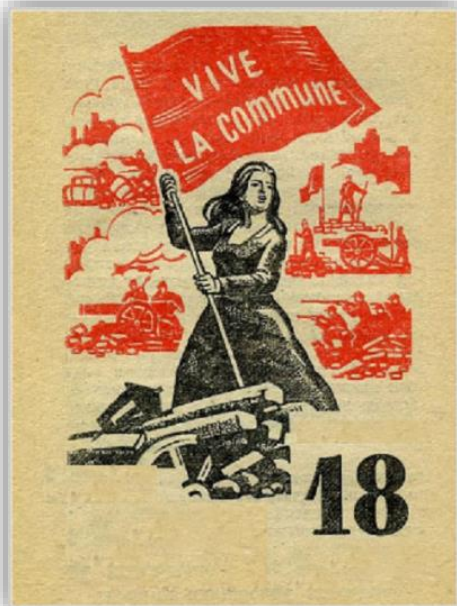


بازخوانی کمون پاریس (۲)

برقراری کمون

سعید رهنما



به دنبال اعدام ژنرال‌ها و عقب‌نشینی ارتش ورسای به آن‌سوی رودخانه‌ی سن، مردم به حرکت درآمدند و چندین پادگان را تسخیر کردند. در تیراندازی‌ها چند نفر کشته شدند، سربازان باقی‌مانده از پنجره‌ها فریاد می‌زدند که این ژاندارم‌ها بودند که تیراندازی کردند، و شعار می‌دادند «زنده‌باد جمهوری». اطراف غروب انقلابیون به‌طور کامل مقر شهرداری را محاصره کردند، و اندکی بعد پرچم سرخ بر فراز آن به اهتزاز درآمد.

کمیته‌ی مرکزی گارد ملی، اداره‌ی موقت و تردیدها

کمیته‌ی مرکزی با ترکیب نامتجانس، به‌رغم بیانیه‌ای که پس از ۱۸ مارس نسبت به ضرورت کسب قدرت دولتی صادر کرد، خود را آماده‌ی کسب قدرت نمی‌دید، اما با بحث‌های درونی قانع شد که تا انتخابات شهرداری (کمون)، اداره‌ی امور را عهده‌دار شود. کمیته‌ی مرکزی گارد ملی در روز ۱۹ مارس دستور انتخابات برای کمون برای اداره‌ی امور شهر را صادر کرد. (گارد‌های ملی کمون، به «فدرال‌ها» معروف بودند).

مورخان مختلف تردیدهای کمیته‌ی مرکزی را در آن لحظات فوق‌العاده حساس از زوایای مختلف مورد بحث قرار داده‌اند؛ این که چرا آن‌ها با استفاده از پیروزی به‌دست آمده و عقب‌نشینی عجولانه‌ی دولت، بلافاصله به طرف ورسای پیشروی نکردند. [گارد ملی پاریس در آن مقطع چندین برابر نیروهای تحت کنترل ورسای بود – در آن لحظه اکثر سربازان ارتش فرانسه هنوز در اسارت آلمان و خارج از کنترل دولت تی‌یر بودند.] با خروج دولت از پاریس، پادگان‌هایی که جنوب پاریس را در محاصره داشتند نیز تخلیه شده و چهار پادگان به دست انقلابیون افتاده بود. اما فرماندهی کل گارد ملی، شارل لولیه (Charles Lullier)، که همان روز ۱۸ مارس به این سمت منصوب شده بود،^۱ پادگان استراتژیک من والرین در غرب پاریس را اشغال نکرد. قبلاً این پادگان هم تخلیه شده بود، اما ژنرال‌های تی‌یر از او خواستند دستور اشغال آن را بدهد و تی‌یر رد کرده و تأکید

^۱ Olivier Lissagaray, ... p.70

کرده بود که این پادگان اهمیتی ندارد. اما سرانجام او را قانع کردند و روز ۱۹ مارس هزار سرباز آن قلعه را به تصرف در آوردند. لولیه در گزارش خود همه‌ی این پادگان‌ها را تخلیه شده و در اختیار شهر اعلام کرده بود.^۱ این خطای استراتژیکی بود که بعداً ضربه‌ی هولناکی به کمون زد. [لولیه به خاطر این خطا بلافاصله برکنار شد. بعد از سقوط کمون هم به‌رغم این خدمت ناخواسته، از سوی دولت فرانسه به زندان و اردوگاه در یکی از مستعمرات فرستاده شد.]

بلانکیست‌ها و اعضای شعبه‌ی بین‌الملل خواستار اشغال وزارت‌خانه‌های دولت بودند. ترس عده‌ای از رهبران گارد ملی این بود که با حمله به ورسای، ممکن است بیسمارک به کمک تی‌یر بیاید. به‌علاوه بیشتر اعضای گارد مأموریت خود را محدود به پاریس و نه کل فرانسه ارزیابی می‌کردند. عده‌ای نیز بر این باور بودند که اعدام دو ژنرال شانس حمایت بقیه‌ی فرانسه از پاریس را کم کرده است. دیگران بر این تصور بودند که زمانی که انتخابات دموکراتیک برگزار شود، شانس این که ورسای وارد مذاکره شود بیشتر خواهد بود.

باز کردن حساب نزد بانک فرانسه

تا برقراری دولت منتخب شهر، کمیته‌ی مرکزی پاره‌ای وظایف دولت را برعهده گرفت. مسئله‌ی اساسی در آن لحظه، وجود ۳۰۰ هزار بیکار بود، و کمیته‌ی مرکزی هیئتی را برای مذاکره به وزارت دارایی فرستاده بود، و مأمورین مربوطه خزانه را در اختیار آن‌ها قرار دادند. اما کلید صندوق در ورسای بود، و هیئت اعزامی به امید مصالحه از شکستن قفل‌ها پرهیز کرد.^۲ بیشتر کارکنان وزارت دارایی هم وزارت‌خانه را رها

^۱ Olivier Lissagaray, ... p. 87

^۲ Rupert Christiansen, ... pp. 290-91

کرده و رفته بودند. پس از آن به سراغ بانک فرانسه رفتند، و با بارون روتچایلد، رئیس بانک، وارد مذاکره شدند.^۱ از او خواستند که یک حساب اعتباری برای دولت پاریس باز کند، و به‌ازای آن قول داده شد که کمیته‌ی مرکزی بانک را مصادره نکند.^۲ روتچایلد زیرکانه ضمن ابراز این که بانک در امور سیاسی دخالت ندارد، و شما دولت دو فاکتو پاریس هستید، برای آن‌ها این حساب را باز کرد و یک میلیون فرانک به آن‌ها داد، و در خواست کرد که رسید آن از طرف شهرداری داده شود. همان روز پول‌ها بین ناحیه‌های بیست‌گانه‌ی پاریس توزیع شد.^۳ زمانی هم که کمون برقرار شد، چنان‌که اشاره خواهد شد، همین سیاست سازشکارانه نسبت به بانک ادامه یافت.

انتخابات کمون

ابتدا قرار بود که انتخابات بسیار سریع و در ۲۲ مارس برگزار شود. آن‌طور که رابرت تومز اشاره دارد، در مورد برگزاری انتخابات اختلاف نظر زیاد بود. ژرژ کلمانسو شهردارِ رادیکال مون مارتر از کمیته‌ی مرکزی سؤال کرده بود که خواست شما دقیقاً چیست؟ اکثریت کمیته‌ی مرکزی مایل بود که انتخابات هر چه زودتر برگزار شود تا نمایندگان مردم، کنترل را در دست گیرند، اما ترجیح می‌دادند که برای جلب حمایت اکثریت، این انتخاباتی باشد که از نظر قانونی مورد تأیید قرار گرفته باشد. ضمناً نگران افکار عمومی مردم سایر نقاط فرانسه نیز بودند. اما پاره‌ای دیگر از اعضا بر این باور بودند که پاریس انقلاب کرده و نیازی به تأیید مجلس ملی و سایر نقاط فرانسه ندارد. ژان باتیست میلی‌یر (Jean-Baptiste Milliere)، سوسیالیست سرشناس و نماینده‌ی پاریس به دیگران هشدار داد که اگر پاریس را از فرانسه مستقل کنید، دولت همه‌ی فرانسه را بر علیه شما

^۱ Max Shachtman, (1920), ... p.20

^۲ David A. Shafer, ... p. 65

^۳ Olivier, Lissagaray, p.86

خواهد شوراند، و سرنوشت قیام ماه ژوئن ۱۸۴۸ [که توسط ارتش و گارد ملی ایالات سرکوب شد] را به آن‌ها یادآوری نمود. او هشدار داد که «ناقوس انقلاب اجتماعی هنوز نواخته نشده».^۱ [میلی پر پرودونیس و سوسیالیست چپ، از باز ماندگان انقلاب ۱۸۴۸ و از تبعیدیان دوران بناپارت، پس از بازگشت به پاریس مدیر اجرایی روزنامه‌ی *مارسی‌نر* بود، در شورش ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ بر علیه دولت موقت شرکت کرد. در انتخابات مجلس ملی به نمایندگی رسید، در روزنامه‌ی *کمون* مقاله می نوشت، و جنایات دولت موقت، از جمله ژول فاور را افشا می کرد. در هفته‌ی خونین قوای ورسای او را دستگیر و بی محاکمه تیرباران کردند. مارکس هم در خطابه‌ی خود به انتقام فاور علیه میلی پر اشاره می کند.]

سرانجام تصمیم به برگزاری سریع انتخابات گرفته شد. اما بین کمیته‌ی مرکزی و شهرداران ناحیه‌های بورژوایی اختلاف پیش آمد. شهرداران ادعا کردند که مادام که مجلس ملی تکلیف دولت پاریس را معین نکرده، بهتر است که شهرداران نواحی بیست‌گانه‌ی پاریس شهرداری مرکزی را اداره کنند. این شهرداران با استفاده از تزلزل کمیته‌ی مرکزی، در ۲۱ مارس راه‌پیمایی چندصد نفره‌ای را تحت عنوان «دوستان نظم» در ناحیه‌های بورژوایی یکم و دوم به راه انداختند، و خواستار تحریم انتخابات شهر شدند. کمیته‌ی مرکزی تحت فشار، مانع رسیدن آن‌ها به شهرداری شد و در درگیری‌ها ۱۲ تظاهرکننده و یک سرباز گارد ملی کشته شدند. بر اثر این درگیری انتخابات با چند روز تأخیر در ۲۶ مارس برگزار شد. در آن روز بهاری در فضایی پر از شادی و سرور، در حالی که بازی‌گران دوره‌گرد، مردانی را که در صف رأی دادن ایستاده بودند، سرگرم می کردند، ۲۲۹ هزار رأی به صندوق‌ها ریخته شد. [این البته کم‌تر از پنجاه درصد مجموعه‌ی بیش از ۴۸۵ هزار رأی‌دهنده‌ی پاریسی بود که در همه‌پرسی فوریه به

^۱ Robert Tombs, ..., p. 74

پایان امپراتوری رأی داده بود. یکی از دلایل آن خروج بیش از ۱۶۰ هزار نفر از پاریس بود.^۱

نمایندگی نسبی

برخلاف انتخابات کمیته‌ی مرکزی گارد ملی (۳ نفر از هریک از نواحی ۲۰ گانه، و ۶۰ نماینده)، انتخابات کمون به درستی بر اساس نسبت جمعیت هر ناحیه، مبتنی بر یک نماینده برای هر ۲۰ هزار شهروند تعیین شد، و به این ترتیب ۹۳ کرسی شورای شهر به وجود آمد. بر این اساس ناحیه‌های کارگرنشین که پرجمعیت‌تر بودند، نمایندگان بیشتری در شورا یافتند. (مثلاً ناحیه‌های هجدهم و نوزدهم هر یک ۷ نماینده یافتند). میزان شرکت در انتخابات نیز در نواحی کارگری و طبقه‌ی متوسط بالاتر از ناحیه‌های بورژوازی بود. انتخاب‌شدگان شورای شهر عمدتاً چپ و ترکیبی از جریانات مختلف بودند، که به آن اشاره خواهد شد. کمیته‌ی مرکزی عامدانه از هیچ نماینده‌ی خاصی حمایت نکرد، چرا که اعضایش در انتخابات شرکت کرده بودند. نمایندگانی که از نواحی بورژوازی انتخاب شده بودند، برخلاف ادعای تی‌پر که اعلام کرده بود آن‌ها انتخابات را تحریم کرده بودند، شرکت کرده اما استعفا دادند. با این استعفاها و کسانی که به علت کمبود تعداد رأی‌دهندگان، حداقل رأی لازم را کسب نکرده بودند، حدود یک‌سوم کرسی‌ها خالی ماند. انتخابات فرعی که بعداً در ۱۶ آوریل برگزار شد، دلسردکننده بود و درصد بسیار کمی، تنها ۶۱ هزار نفر، در آن شرکت کردند.^۲ در این انتخابات، گوستاو کوربه (Gustave Courbet)، نقاش معروف نئورئالیست فرانسه، کسی که نشان لژیون دونور از طرف ناپلئون سوم را رد کرده بود، و برخلاف بقیه‌ی نقاشان معروف فرانسوی آن عصر - مونه، مانه، رنوار، دگا - که خود را کنار کشیده

^۱ David A. Shafer, ...pp. 66-69,

^۲ Olivier Lissagaray, ... p.162

بودند، از طرفداران پرشور این جنبش بود، وارد کمون شد.^۱ (البته ادوار مانه تا حدودی به کمون سمپاتی داشت).

ترکیب نمایندگان

در مورد ترکیب انتخاب‌شدگان، منابع تاریخی نظرات مختلفی را طرح کرده‌اند. از مجموع انتخاب‌شدگان، ۱۴ نفر از کمیته‌ی مرکزی بودند، بلانکیست‌ها از جمله خود بلانکی [که در زندان بود]، ۹ کرسی، جریانات مختلف بین‌الملل ۱۷ کرسی، و سوسیالیست‌های فعال در جنبش کارگری ۱۱ کرسی را اشغال کردند. ۵ نفر نیز از ریش‌سفیدان باقی‌مانده از انقلاب ۱۸۴۸ نیز جزء انتخاب‌شدگان بودند. ۱۵ نماینده نیز وابسته به محله‌های بورژوا بودند، که همان‌طور که اشاره شد، بلافاصله استعفا کردند.

دیوید شیفر با عطف به پژوهش‌های شارل ریس، که کار او را برجسته‌ترین بررسی ترکیب ایدئولوژیک کمون می‌نامد، طرح می‌کند که بعد از انتخابات تکمیلی در ماه آوریل، از مجموعه‌ی کموناردهای انتخاب شده، «۱۲ نفر بلانکیست، ۴۰ نفر ژاکوبن، و ۳۰ نفر سوسیالیست بودند، که تنها یک نفر آن‌ها، لئو فرانکل (Leo Frankel)، مارکسیست بود، که به ریاست کمیسیون کار و مبادله منصوب شد.»^۲ [فرانکل کارگر برجسته‌ی مجارستانی بود که در بین‌الملل پاریس فعال بود، و بنا به سنت انقلاب کبیر، به‌رغم غیر فرانسوی بودن حق انتخاب شدن داشت. فرانکل به محض انتخاب شدن نامه‌ای به مارکس نوشت، و با امید فراوان نوشت «اگر بتوانیم تغییرات رادیکالی در روابط طبقاتی ایجاد کنیم، انقلاب ۱۸ مارس پرثمرترین تمام انقلاب‌های ثبت‌شده در تاریخ خواهد بود.» او با اصرار از مارکس خواست که هرچه زودتر در مورد «اصلاحات

^۱ Rupert Christianson.... P.319

^۲ Charles Rihs, (1940), *La Commune de Paris, 1971*, Seuil, in David A. Shafer, ... p.195

اجتماعی» توصیه‌های خود را برای کمیسیون طرح کند.^۱ البته علاوه بر فرانکل، باید ادوار وِیان (Edouard Vaillant) سوسیالیست برجسته‌ای که از پیروان پرودون بود، اما به مارکسیسم روی آورد، را نیز در این زمره قرار داد. نماینده‌ی مهم دیگری از طبقه‌ی کارگر، بنوا مالون (Benoit Malon) بود که از فعالان و سازمان‌دهندگان بسیاری از حرکت‌های کارگری بود، و از اولین اعضای بین‌الملل ودر جناح چپ آن قرار داشت. او حتی در انتخابات مجلس ملی هم برنده شده بود، اما زمانی که مجلس به صلح با ورسای رأی داد، استعفا کرده بود. [مالون بعد از شکست کمون موفق به فرار شد، در تبعید سویس تاریخ کمون را نوشت، و تا زمان مرگ در ۱۸۹۳ مطالب فراوانی در اشاعه‌ی نظریات سوسیالیستی منتشر ساخت.]

باید توجه داشت که عناوین این جریانات معانی مختلفی داشت. سوسیالیسم، جریانات مختلفی را دربر می‌گرفت و بسیاری از اعضای کمون مستقیم یا غیر مستقیم پرودونیست با اعتقاد به آمیزه‌ای از آنارشیسم و سوسیالیسم بودند. ژاکوبن‌ها همان ادامه‌ی دیدگاه‌های ژاکوبن‌های انقلاب کبیر نبودند و به‌همین دلیل پاره‌ای مورخان آنها را نو-ژاکوبن نامیده‌اند. حتی در میان آن‌ها هم ژاکوبن‌های رادیکال و هم محافظه‌کار بودند. اعضای بین‌الملل نیز، برکنار از چند نفر مارکسیست، عمدتاً پرودونیست بودند. البته خارج از نمایندگان انتخاب‌شده، در فعالیت‌های کمون تعداد بیشتری از مارکسیست‌ها حضور داشتند، از جمله دو داماد مارکس، پُل لافارگ و شارل لونگه که هر دو در کمون فعال بودند. یکی از برجسته‌ترین زنان کمون، الیزابت دیمیتریف، هم از مارکسیست‌های برجسته‌ی کمون بود که بعداً به او اشاره خواهد شد.

^۱ Leo Frankel to K. Marx, (1871), ... in Eugene Schulkind..., pp. 117-18

ویژگی دیگر ترکیب نمایندگان کمون ترکیب سنی آنها بود. یک سوم انتخاب شدگان بسیار جوان و در سنین بیست و چند سالگی تا ۳۰ سالگی بودند. چند نفر بالای ۶۰ سال داشتند. از نظر نوع حرفه، تنوع فراوانی وجود داشت که عبارت بودند از کارگران کارگاه، صاحبان حرف، مغازه‌داران خرده‌پا، دانشجو، روزنامه‌نگار، معلم، استاد، حقوقدان، پزشک، مهندس، آرشیتکت، و داروساز.^۱

لیساگاره به فرایند و نحوه‌ی انتخاب اعضای کمون سخت حمله می‌کند و می‌گوید «پاریس هرگز تا این حد محتاج مردان روشن‌بین و اهل عمل، که هم قادر به مذاکره و هم قادر به نبرد باشند، نبوده.» اما اضافه می‌کند که با این حال هیچ بحث تدارکاتی انجام نگرفت. اشاره می‌کند که اکثر این افراد نه بر اساس یک برنامه و یا خواست مشخص که عمدتاً به اتکای نامی که در جریان محاصره و مقاومت کسب کرده بودند، یا به خاطر سخنوری و خیال‌پروری‌های‌شان در گردهمایی‌ها، و «بدون کمترین دانش زندگی عملی» انتخاب شده بودند. او می‌گوید تنها ۲۴ کارگر انتخاب شدند، که انتخاب یک سوم آنها بیشتر به حضورشان در جلسات عمومی و نه با بستگی به بین‌الملل یا جماعت‌های کارگری، مربوط بود. بقیه‌ی منتخبان از طبقه‌ی متوسط و به اصطلاح حرفه‌های لیبرال، حسابداران، پزشکان و وکلا بودند، آنها نیز نظیر کارگران، هیچ درکی از مکانیسم‌های اداری و سیاسی بورژوازی نداشتند، هر چند که پر از خودشیفتگی بودند.

لیساگاره نتیجه می‌گیرد که «انتخابات ۲۶ مارس ترمیم‌ناپذیر بودند.»^۲

در بحث‌های ترکیب کمون، از همان زمان سقوط امپراتوری پیشنهادهای مختلفی مورد بحث بود. از جمله پیشنهادهایی که کمیته‌ی مرکزی بیست ناحیه مورد رسیدگی قرار می‌داد، یکی این بود که «آیا و کلا می‌توانند عضو آن باشند؟» و پاسخ از نظر او منفی بود. آیا بورژوازی می‌تواند عضو باشد؟ پاسخ نه بود.» «کمون پاریس باید تنها از انواع

^۱ William Serman, ... p. 276-277, in David A Shafer, ... p. 122

^۲ Olivier Lissagaray, ... p.127.

کارگران تشکیل شود. آن‌ها باید به‌عنوان انقلابی و سوسیالیست شناخته شده باشند...^۱ واضح بود که چنین پیشنهادهایی با واقعیت منطبق نبود، و نتیجه‌ی انتخابات آن را نشان داد. در واقع همانطور که لیساگاره اشاره می‌کند، اعضای تمامی کمیسیون‌های کمون از لایه‌ی پایینی طبقه‌ی متوسط بودند و تنها یک کارگر، لئو فرانکل، جزء آن‌ها بود.^۲ حتی اولین رییس شورا، شارل بله (Charles Besley)، مسن‌ترین عضو منتخب کمون، یک مهندس، یک بورژوازی ترقی‌خواه و لیبرال و عضو پرودونیست‌های بین‌الملل بود. (او معتقد بود که کمون نباید کار مجلس ملی را انجام دهد، و جای خود را به گوستاو لفرانس (Gustave Lefrancais)، سوسیالیست رادیکال، داد.)

البته در مورد هیچ برنامه که لیساگاره به آن اشاره دارد، باید گفت که حدود یک ماه قبل از تشکیل کمیته مرکزی گارد ملی و انتخابات کمون، کمیته‌ی نمایندگان نواحی ۲۰ گانه در ۱۹ فوریه به هریک از کمیته‌های مراقبت ناحیه‌های پاریس پیش‌نویس برنامه‌ی مشترکی را برای بحث و بررسی فرستاده بود. قطعنامه‌ی مجمع عمومی کمیته‌های مراقبت، «اعلامیه‌ی اصول» تندوتیزی را منتشر کرد و از جمله از کمیته‌ها خواست که فعالیت خود را بدون حضور عناصری که به اندازه‌ی کافی «انقلابی سوسیالیست» نیستند، از نو سازماندهی کنند، و هر یک از اعضا باید اعلامیه‌ی اصول را تأیید و امضا کند. به‌علاوه سلسله دستورات سازمانی، از جمله تشکیل منظم کمیته‌ی اجرایی ناحیه، و ثبت حساب‌ها را صادر کرد. اعلامیه‌ی اصول از جمله بر «حذف امتیازات بورژوازی، حذف کاست حاکمیت، و کسب قدرت توسط کارگران» اشاره داشت، و بر این تأکید می‌کرد که «... برابری اجتماعی [یعنی این که] نه کارفرما، نه پرولتاریا، و نه طبقه‌ی دیگر وجود خواهد داشت». به‌علاوه از اعضا می‌خواست که «در صورت لزوم با

^۱ Proposal Submitted to the Republican Central Committee of the Twenty Arrondissement, (October 1870), in Eugene Schulkind, ... p. 78.

^۲ Olivier Lissagaray, ..., p. 173.

استفاده از زور» با هر گونه نهاد قانون گذاری یا به اصطلاح مجلس ملی «امادام که بنیان نظم اجتماعی موجود قاطعانه از طریق انقلاب سیاسی و اجتماعی» تغییر نکرد، مقابله کند. «اعلامیه‌ی اصول» می‌افزاید که هر یک از اعضا، تا زمانی که چنین انقلابی رخ دهد، دولت در سطح شهر را به مثابه «کمون انقلابی متشکل از نمایندگان گروه‌های سوسیالیست انقلابی هر شهر» به رسمیت می‌شناسد. دولت در سطح کشوری را نیز زمانی به رسمیت خواهد شناخت که «کاملاً از نظر سیاسی و اجتماعی بازسازی شده... [و] متشکل از فرستادگان کمون‌های انقلابی کشور، و مراکز کارگری» باشد.^۱ این بیانیه به خوبی حال و هوای سوسیالیست‌های رادیکال شهر را در آن لحظات نشان می‌دهد. اعلامیه در پایان خواستار آن می‌شود که همه‌ی کمیته‌ها امکانات خود را در خدمت انجمن بین‌المللی کارگران (بین‌الملل) قرار دهند. البته نتیجه‌ی انتخابات کمیته مرکزی گارد ملی و سپس انتخابات کمون، نشان داد که طرفداران برنامه‌ی کمیته‌های قبلی مراقبت در اقلیت بودند.

ساختار کمون

شورای شهر به‌طور رسمی کار خود را از ۲۸ مارس، در حالی که پرچم سه رنگ فرانسه و پرچم سرخ به اهتزاز درآمده، و جمع بزرگی در مقابل شهرداری اجتماع کرده بودند، با اعلام «به نام مردم» آغاز کرد. تا این لحظه از نام کمون به‌طور رسمی استفاده نشده بود. در اولین جلسه‌ی شورای شهر به پیشنهاد یک عضو بلانکیست، شورا نام خود را به «کمون پاریس» تغییر داد.^۲ از متخیان تنها حدود ۶۰ نفر در اولین اجلاس حضور داشتند. کمیته‌ی مرکزی گارد ملی پس از بحث و گفت‌وگوهای موافقان و مخالفان

^۱ Resolution voted by General Assemblies of Vigilance Committees, (February 20-23, 1871), in Eugene Schulkind...pp. 89-91.

^۲ Robert Tombs, ... p. 75

مسئولیت‌های اداری خود را به کمون تحویل داد و از اداره‌ی امور شهر استعفا کرد. (همان‌طور که بعداً اشاره خواهد شد، مارکس این تصمیم کمیته مرکزی را زودرس دید.) پاره‌ای معتقد بودند که وجود کمیته‌ی مرکزی به‌عنوان رابطی بین کمون و گارد ملی ضروری است. اما اکثریت با انتقال مسئولیت‌های آن موافق بودند. (البته بعداً اشاره خواهد شد که در جریان اوج‌گیری حمله‌ی ورسای به پاریس بین کمیته‌ی مرکزی که رهبری گارد ملی را کماکان در اختیار داشت، و کمیسیون دفاع کمون اختلاف و درگیری سختی پیش آمد، و کمیته‌ی مرکزی عملاً از دستورات کمون سرپیچی می‌کرد.)

در مورد چگونگی اداره‌ی امور داخلی کمون دو دیدگاه پرودونستی و بلانکیستی در رقابت باهم مطرح شدند. رابرت تومز به یک پیش‌نویس اعلامیه خطاب «به شهروندان پاریس» اشاره می‌کند، که بر جلسات خیابانی، جلسات محله‌ها، ملاقات مرتب مردم با نمایندگان منتخب که هرلحظه قابل عزل شدن بودند، تأکید می‌کرد. این دید مبتنی بر حذف بوروکراسی دولتی و حضور دائمی مردم در تصمیم‌گیری‌ها بود، که یک دیدگاه ضد اتوریته‌ی پرودونستی بود و از فعالیت‌های مردمی دهه‌ی ۱۸۶۰، و نیز از تجربه‌ی سیاست‌های محلی کمیته‌های مراقبت در دوران محاصره، نشأت می‌گرفت. این دیدگاه بر آرمان انقلاب از پایین، حفظ ابتکارات در دست مردم و حذف قدرت مرکزی استوار بود. اما این پیش‌نویس از طرف کمون رد شد، و به‌جای آن اعلامیه‌ی دیگری در ۳۰ مارس بر مبنای دیدی بلانکیستی و ژاکوبینی تصویب شد که، ضمن حمله به دولت ورسای، بیشتر تأکیدش بر ضرورت اتوریته‌ی انقلابی استوار بود.^۱

با توجه به ترکیب انتخاب‌شدگان، اختلافات ایدئولوژیک اجتناب‌ناپذیر بود. درست است که همه جمهوری‌خواه، همه چپ، و همه نسبت به فرانسه حس وطن‌دوستی داشتند، اما اختلافات ایدئولوژیک پرودونست‌ها، بلانکیست‌ها، و در حد کم‌تر باکونینیست‌ها، و

^۱ Robert Tombs, ... p. 76

مارکسیست‌ها، درگیری‌های سیاسی میان آن‌ها را دامن می‌زد. در لحظات اول درگیری با ورسای این اختلافات خود را کم‌تر نشان می‌داد، اما با سخت‌تر شدن اوضاع، درگیری‌ها بیشتر و آشکارتر می‌شد. واقعیت این بود که کمون دولتی نبود که بتواند سر فرصت با مشورت عمومی و مشارکت دائمی مردم تصمیم بگیرد. اما مسائل عاجل و مدام در حال تغییر، تصمیم‌گیری‌های سریع و هماهنگ را می‌طلبد. با این حال، میزان مشورت‌گیری نهادهای تصمیم‌گیری در آن شرایط که سخت و سخت‌تر می‌شد، بسیار چشمگیر بود.

شورای کمون

بالاترین مرجع تصمیم‌گیری، شورا یا مجمع متشکل از ۹۶ نفر نمایندگان ۲۰ ناحیه‌ی پاریس بود، که البته همانطور که اشاره شد، حدود یک‌سوم کرسی‌های آن به دلایل مختلف خالی ماند. حدود ۶۵ کمونارد مرد (زنان حق انتخاب‌شدن نداشتند) وظایف قانون‌گذاری و اداری را انجام می‌دادند. این شورا در طول عمر کمون ۵۷ بار تشکیل جلسه داد.

کمیسیون اجرایی

از نظر رهبران کمون، این نهاد یک پارلمان نبود که خود را به قانون‌گذاری محدود کند و از امور مجریه جدا باشد. قرار بود چیزی شبیه ارگان‌های انقلابی دوران انقلاب کبیر باشد، و سه وظیفه‌ی بحث، فرمان و اجرا را با هم ترکیب کند. اما این امر در عمل با مشکلات فراوانی روبرو بود، و نمی‌توانست عملی شود. در ۲۹ مارس کمون یک «کمیسیون اجرایی» متشکل از هفت مرد ژاکوبین، بلانکیست، و اعضای بین‌الملل برای «اجرای دستورات و فرمان‌ها» و عملاً رهبری کمون ایجاد کرد.

کمیسیون‌های تخصصی، نوعی وزارت

علاوه بر کمیسیون اجرایی،^۱ نه کمیسیون ایجاد شد، که عبارت بودند از، کمیسیون‌های نظامی (جنگ)، مالی، عدالت، امنیت عمومی (پلیس، زندان‌ها)، کار و مبادله (رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی)، تدارکات (خریدهای دولتی)، روابط خارجی (رابطه با پروس و خارج)، خدمات عمومی (پست، تلگراف، جاده‌ها، کمک‌های دولتی)، و آموزش.^۱ کمون مخالف ایجاد وزارت خانه و کابینه بود، و با استقلال کمیسیون‌ها نیز مخالف بود. اما کمیسیون‌ها در واقع وزارت‌خانه بودند و گاهی هم به آن‌ها با همین عنوان اشاره می‌شد. اما رؤسای آن‌ها به جای وزیر، «نماینده» (دلگه، فرستاده)ی کمیسیون نامیده می‌شدند، و در عمل از بانفوذترین شخصیت‌های کمون بودند. از بانفوذترین آن‌ها، برای مدتی قبل از برکناری‌اش، گوستاو کلوزره (Gustave Cluseret) نماینده‌ی کمیسیون جنگ بود. جالب آن که اعضای کمون بسته به گرایش ایدئولوژیک خود جذب کمیسیون‌های مختلف شده بودند. بلانکیست‌ها بیشتر به کمیسیون‌های نظامی، امنیت و عدالت، و اعضای بین‌الملل به کمیسیون کار و مبادله، رفته بودند. (باید توجه داشت که در کمون عنوان «نماینده» هم برای کسانی که مستقیماً از سوی مردم برای شورای کمون -۹۶ کرسی- انتخاب می‌شدند، و هم برای رؤسای کمیسیون‌ها -۹ کمیسیون- استفاده می‌شد. ضمناً، منظور از نماینده، «دلگه» و نه «رپرزنٲتیو» بود، که در فارسی به هر دو «نماینده» گفته می‌شود و دقیق نیست. در مورد اول، که در غیاب کلمه‌ی بهتر، من آن را «فرستاده» ترجمه کرده‌ام، فرد انتخاب شده تنها نظرات انتخاب‌کنندگان را منتقل می‌کند، و خود حق تصمیم‌گیری ندارد.)

این ساختار برای سه هفته ادامه یافت. به گفته‌ی لیساگاره، کمیسیون اجرایی آن‌قدر از خود ضعف نشان داد، که کمون آن را برچید. در ۲۰ آوریل، کمیسیون اجرایی جدیدی

^۱ Olivier Lissagaray, ... p. 129

مشکل از نمایندگان هر یک از ۹ کمیسیون ایجاد کرد، که در واقع نوعی هیأت وزیران بود. اما، آن طور که توّمز اشاره می‌کند، این هم ۱۱ روز بیشتر دوام نیاورد.

امور اجرایی غیر متمرکز در ناحیه‌های شهری

اداره‌ی امور پاره‌ای فعالیت‌ها به‌طور متمرکز تحت کنترل کمیسیون‌های کمون قرار داشت، کمک‌های عمومی از جمله بهداشتی و بیمارستان‌ها، امور مالی و مالیاتی، پست و تلگراف، جاده‌ها، موزه‌ها و کتابخانه‌ها. به‌علاوه‌ی انحصار تنباکو از آن جمله بود. [کارخانه‌ی دولتی تولید سیگار و تنباکو در پاریس بود] اما اداره‌ی امور شهر به شکل غیرمتمرکز در نواحی بیست‌گانه (اروندیسمان‌ها) انجام می‌گرفت، که هریک تحت هدایت یک شهردار انتخابی بود. ناحیه‌ها از استقلال نسبی قابل توجهی بهره‌مند بودند. وظایف آن‌ها عبارت بود از ثبت اطلاعات جمعیتی، توزیع غذا میان خانوارهای کم‌درآمد، رسیدگی به امور مسکن و امثال آن. گارد ملی هم کمابیش بر مبنای ناحیه‌های مربوطه شناخته می‌شدند و هریک «لژیون» خاص خود را داشتند که تحت فرماندهی یک سرهنگ اداره می‌شد. هریک از این نواحی بسته به ترکیب طبقاتی جمعیت ناحیه نقش‌های مختلفی را برعهده می‌گرفتند. نواحی «سرخ» که بیشتر کارگرنشین بودند، بیش از نواحی نسبتاً محافظه‌کار در امور کمون فعال بودند. اما بدان معنی نبود که نواحی سرخ از همه‌ی تصمیمات کمون حمایت می‌کردند. نمونه‌ی بارز آن برخورد کمون به اعضای کلیسا بود که بعداً به آن اشاره خواهد شد.^۱

انتخاب و انتصاب مقامات، و حداکثر حقوق

یکی از معروف‌ترین خواست‌های کمون «انتخابی بودن تمام مقامات» و «حق بازخوانی» و برکناری آن‌ها با مداخله‌ی مستقیم مردم، و با سقف حداکثر حقوق بود. در

^۱ Robert Tombs, ... pp. 86-87

عمل، تنها ۹۶ کرسیِ نمایندگیِ نواحی، مستقیماً از جانب اهالی هر ناحیه انتخاب شدند. نیز ۲۰ شهردارِ ناحیه‌های پاریس با رأی مستقیم مردمِ ناحیه انتخاب شدند. اما اعضای کمیسیون‌ها که تصمیم‌گیرندگان اصلی در عرصه‌های تخصصی خود بودند، نه با رأی مردم بلکه با رأی مجمع انتخاب می‌شدند.

بسیاری از مقامات و پست‌های اداری در واقع انتصابی بودند، و بسیاری از آن‌ها هم کارمندان «پیشاانقلابی» بودند. برای نمونه طبق آمار آرشیو پاریس، بسیاری از کادرهای اداره‌ی امور راه‌ها با شروع کمون در شغل خود باقی ماندند، و گاه ترفیع هم گرفتند.^۱ یا یک کارمند رده‌پایین ۲۳ ساله به مسئولیت امور تلگراف منصوب شد. اداره‌ی امور موزه‌ها با حمایت فدراسیون هنرمندان و بدون نظر کارمندان موزه‌ها به گوستاو کوربه نقاش واگذار شد. پرفکتور (اداره) پلیس منحل و اعلام شد که مردم هر ناحیه پلیس محله و قضات را انتخاب می‌کنند، اما در عمل چنین نشد. بلانکیست‌ها با در اختیار گرفتن دادگستری و پلیس و امور زندانیان، با تغییر نام آن به اکس-پرفکتور (ex) در لاتین به معنای برآمده از)، و حفظ اکثریت کادرهای قبلی، کنترل این امور را در دست گرفتند.^۲ البته با عجله از افراد عادی مردم نیز از کارگر و اصناف گرفته تا روشنفکران برای اداره‌ی امور اکس-پرفکتور استفاده شد.^۳ راثول ریگو (Raoul Rigault) بلانکیست تندرو «نماینده» یا ریاست پلیس را بر عهده گرفت.^۴ او که جوانی ۲۴ ساله و دانشجوی ریاضیات بود، پست دادستانی عمومی کمون را نیز عهده دار شد. همه‌ی مورخان او را یکی از خشن‌ترین اعضای کمون معرفی می‌کنند، با این حال، شیفر اشاره می‌کند که او جانِ اگوست رنوار، نقاش بزرگ فرانسه را که به او اتهام جاسوسی برای ورسای زده

^۱ Archive de paris [AP] VO (NC) 234, in Robert Tombs... p.87

^۲ Robert Tombs, ... p. 89

^۳ David A. Shafer, ... p.134

^۴ Gay L. Gullickson , P.67

بودند و قصد کشتن‌اش را داشتند، نجات داده بود.^۱ لیساگاره اشاره می‌کند که از خطاهای کمون انتصاب چنین فردی به همراه دوستان نزدیکش به مقامی چنین حساس بود.^۲ [ریگو در نبرد روزهای آخر کمون در جریان حمله‌ی نیروهای ورسای در خیابانی مورد تعقیب قرار گرفت و به خانه‌ای وارد شد، سربازان تی‌یر او را بیرون کشیدند و افسری نام او را پرسید و او با شهامت فریاد زد «زنده باد کمون، مرگ بر قاتلین». او را بلافاصله جلوی دیوار گذاشتند و به گلوله بستند.]^۳ «کمیسر»‌های هر ناحیه نه از طرف اهالی که از طرف اداره‌ی جدید پلیس تعیین می‌شدند. همانطور که اشاره شد، کمون قبلاً اعلام کرده بود که مسئولیت امنیت عمومی به عهده‌ی خود شهروندان هر محل که افسران پلیس را انتخاب و و در صورت لزوم برکنار خواهند کرد. اصلاحات حقوقی نیز از جمله انتخاب دادرسان اعلام شده بود، اما هرگز اجرا نشد.^۴ واضح است که فرصت آن‌چنان کوتاه بود که در بسیاری موارد امکان‌گزینش از طریق انتخابات نبود، و به هر حال امکان انتخاب «تمام مقامات» هم هرگز عملی نبود.

کمون همانطور که قبلاً اشاره شد، در اول ماه آوریل حد اکثر حقوق را ۶،۰۰۰ فرانک تعیین کرد. مارکس این رقم را معادل حقوق یک کارگر با تجربه قلمداد کرد و همانطور که بعداً اشاره خواهد شد، تمامی رهبران و جریان‌ات‌چپ نیز چنین طرح کردند، که دقیق نبود. ویلیام سرمان بر اساس آمارهای حقوق و دستمزد آن زمان می‌گوید که این رقم حقوق یک سرهنگ ارتش بود، و افسران رده‌ی میانی، حدود نیمی از این رقم را دریافت می‌کردند. یا مثلاً حقوق رئیس شرکت دولتی انحصار دخیانیات، ۴،۰۰۰ فرانک و معاون‌اش ۲،۸۰۰ فرانک بود، و این رقم معادل درآمد ماهرترین افزارمندان

^۱ David A. Shafer, ... p. 122

^۲ Olivier Lissagaray, ... p.180

^۳ همانجا، ص ص ۲۷۴-۲۷۵

^۴ Robert Tombs, ... pp. 88-89

بود.^۱ تومز بر اساس مطالعات ژرژ دوو در مورد وضعیت کارگران در دوران امپراتوری دوم، اشاره می‌کند که متوسط مزد یک کارگر مرد، ۴,۹۸ فرانک در روز بود، که در صورت کار تمام وقت در طول سال، رقمی معادل ۱,۵۰۰ فرانک می‌شد.^۲ درست است که کمون سقف حداکثر حقوق را تعیین کرد و حقوق‌های بالاتر از آن رقم را کاهش داد، اما این سقف حقوق یک کارگر نبود، یکسان‌سازی مزد هم نبود. بسیاری از سازمان‌های سیاسی با برداشت نادرست، در برنامه‌های خود این سقف را به‌عنوان مزد و حقوق یک کارگر و یکسانی دستمزدها عنوان کردند.

«کمیته‌ی امنیت عمومی»، به‌جای رهبری کمون

در اول ماه مه، همزمان با امنیتی‌تر شدن اوضاع، کمون در میان تشدید اختلافات درونی، با هدف «ایجاد دینامیسم انقلابی بیشتر توسط کسانی که درگیر مسائل اداری روزمره نیستند» نهاد جدیدی را تحت عنوان «کمیته‌ی امنیت عمومی»، متشکل از پنج کمونارد مرد ایجاد کرد که هیچ‌یک از آن‌ها «نماینده‌ی کمیسیون‌ها نبودند».^۳ این کمیته در واقع جایگزین کمون شد. شخصیت‌های مهم کمون از جمله شارل دو لکلوز، و فلیکس پیات (Felix Pyat) که هر دو از بازماندگان انقلاب ۱۸۴۸ بودند، در این کمیته بودند. در ابتدا پیات نقش رهبری داشت. [پیات حقوقدان و نماینده‌نامه‌نویس بود که در مجلس ملی هم انتخاب شده بود، اما زمانی که مجلس به پایان جنگ با پروس رأی داد، استعفا کرد.] ایجاد این کمیته همانطور که بعداً اشاره خواهد شد، زمینه‌ی بزرگ‌ترین اختلاف را در کمون به وجود آورد.

^۱ William Serman... in Robert Tombs, ... p.86

^۲ George Duveau, (1946), *La Vie ouvriere en France sous le Second Empire*, p. 319, in Robert Tombs,... p. 86

^۳ Robert Tombs, ... pp. 81-82

کمون و کمیته‌ی مرکزی گارد ملی، دو مرکز قدرت

مشکل دیگر، ادامه‌ی فعالیت کمیته‌ی مرکزی گارد ملی، بود که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، با ایجاد کمون، اختیاراتش به کمون منتقل شده بود، اما در واقع تحت عنوان هماهنگی نیروهای گارد، باقی ماند، و با شروع عملیات جنگی، مداخله‌های خود را افزایش داد. به گفته‌ی شاکتمن، در ۳۱ مارس، گارد ملی به کمون اعلام کرد که یکی از ژنرال‌هایش را مأمور تجدیدسازمان گارد ملی تحت فرمان کمیته‌ی مرکزی کرده است. کمون هم از ترس درگیری مستقیم با گارد ملی، به این خواست رهبری گارد رضایت داد.^۱ (شاکتمن اشاره می‌کند که تا آخرین روز کمون، کمیته‌ی گارد ملی عملاً از توریته‌ی کمون سرپیچی می‌کرد، و نه امکان می‌داد که اداره‌ی امور جنگ [کمیسیون دفاع] کار مؤثری انجام دهد، و نه خودش کار جدی انجام می‌داد).^۲ واقعیت این بود که پس از ایجاد کمیته امنیت ملی، سه مرکز تصمیم‌گیری و بدون هماهنگی به وجود آمده بود.

نبود «رهبر»

از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار کمون، برخلاف همه‌ی انقلاب‌های تاریخ، نبود یک «رهبر» واحد بود، و امور توسط کمیته‌ها، کمیسیون‌ها و به‌طور دسته‌جمعی اداره می‌شد. (از این‌رو در نوشته‌ی حاضر تا آنجا که ممکن بوده از مهم‌ترین شخصیت‌های کمون یاد شده و به‌طور خلاصه به نقش و سرنوشت آن‌ها در بخش‌های مختلف متن حاضر اشاره شده است.) این انقلاب نه روبسپیر داشت و نه لنین، یا مائو، هوشی مین، کاسترو، و اولین

^۱ Max Shachtman, ... p.29

^۲ در مورد رابطه‌ی کمیسیون جنگ و کمیته‌ی مرکزی، نیز نگاه کنید به، لیساکاره،

رئیس شورا، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یک مهندس بورژوا و یک پرودونست محتاط و بدون قدرت اجرایی، شارل بله بود، و بعد از او گوستا و لفرانسه که با آن که رادیکال بود، اما قدرتی نداشت این سمت را به عهده گرفت. کسی که می‌توانست نقش رهبر را بازی کند، و به شکل نمادین هم رهبر اعلام شده بود، او گوست بلانکی بود که در زندان بود. کریستیانسن سؤال جالبی را طرح می‌کند، و آن این که اگر بلانکی با آن سابقه‌ی انقلابی و تئوریت‌ی تردیدناپذیرش آزاد بود و با قاطعیت همیشگی، انقلابی‌گری حرفه‌ای و شهادت‌گاه غیراخلاقی‌اش در صحنه حضور می‌داشت، چه می‌شد.^۱ تناقض این بود، که به همین دلیل کمون (به جز در لحظات آخر) دیکتاتوری نبود، دموکراتیک بود، اما همین امر در آن شرایط سخت، برای پیشبرد انقلاب مسئله‌ساز شد، و اختلافات و کشمکش‌های درونی، بی‌تصمیمی‌ها و بلاتکلیفی‌ها و مراکز متعدد قدرت، کمون را در مقابله با دشمن‌اش ناتوان ساخت.

نبود حزب سیاسی

ویژگی دیگر کمون نبود یک حزب سیاسی بود که بتواند انرژی‌های ایجاد شده در آن مقطع را سازمان‌دهی و هدایت کند.^۲ کموناردها همگی، بسته به جریان سیاسی که به آن وابسته بودند، نظرات سیاسی و ایدئولوژیک قاطعی داشتند، اما نه پرودونست‌ها، نه بلانکیست‌ها، و نه بخش بین‌الملل، هیچ‌یک حزبی ایجاد نکردند. این واقعیت نیز دو جنبه داشت، از یک سو نبود یک حزب مسلط امکانات دموکراتیک متنوعی را به وجود می‌آورد، و از سوی دیگر امکان کانالیزه کردن تمام توانایی‌ها را در مقابله با دشمنی که از هر سو در حال پیشروی بود، از بین می‌برد.

^۱ Rupert Christiansen, P.299

^۲ Max Schachtman, ... pp. 47-49

اقدامات کمون

لیساگاره به نحوه‌ی تصمیم‌گیری‌های عجولانه اشاره می‌کند. از جمله در اولین جلسه قبل از آن که به مسایل عاجل شهری پرداخته شود، ناگهان یکی از اعضا بی مقدمه پیشنهادی را مطرح می‌کند و خواستار «لغو سربازگیری اجباری» می‌شود، و به قول او همه‌ی «خیال‌پردازان» با شور و حرارت به آن رأی می‌دهند و تصویب می‌شود. حال آن که این مسئله‌ای ملی و مربوط به کل فرانسه و نه شهر پاریس بود. (جالب آن که همان‌طور که در زیر اشاره خواهد شد، بعداً خود کمون ناچار به سربازگیری اجباری شد.) لیساگاره به درستی می‌گوید، اگر کمون می‌خواست تصمیمات خود را به سطح کشوری ارتقا دهد، می‌بایست با برنامه‌ی معین آن را به کل کشور اعلام و با مناطق و شهرهای مختلف تماس برقرار می‌کرد، اما اضافه می‌کند که «به بهانه‌ی پرهیز از پارلمانتاریسم» مسائل با عجله مورد رسیدگی قرار گرفتند.^۱ (البته، بعد از ۲۲ روز با دیگر مناطق فرانسه تماس گرفته شد.)

مسائل عاجل

شورا بلافاصله به مسائل شهری پرداخت، از جمله بخشودگی عمومی اجاره‌ها از اکتبر ۱۸۷۰ تا ژوئیه‌ی ۱۸۷۱، تحت این عنوان که مالکان هم باید در فداکاری سهم داشته باشند. به گفته‌ی لیساگاره، شورا «اما بسیاری از صاحبان صنایع را که در طول دوران محاصره سودهای شرم‌آوری به جیب زده بودند»، مشمول این تصمیم نکرد. به‌علاوه فروش اجناس گرو گذاشته شده در مؤسسات رهنی را ممنوع اعلام کرد. همچنین با فرمانی از همه‌ی کارکنان دولت (در پاریس) خواست که از دستورات دولت مرکزی پیروی نکنند. تصمیم‌های متعدد دیگری نیز در ماه آوریل گرفته شد، از جمله تعیین

^۱ Olivier Lissagaray, ... pp. 130-31

حداکثر حقوق، و ممنوع کردن کار شبانه‌ی کارگران نانوایی‌ها. از اقدامات نمادین بسیار مهم، بیرون کشیدن گیوتین و آتش زدن آن بود.

سکولاریزه کردن، جدایی دین و دولت

یکی از مهم‌ترین سیاست‌هایی که اکثریت به‌ویژه بلانکیست‌ها آن را با جدیت از همان آغاز پی‌گیری کردند، جدایی کلیسا از دولت بود. در دوم آوریل، کمون رسماً به جدایی دین از دولت رای داد. تمام امتیازات و کمک‌ها به کلیسا قطع شد.^۱ کلیساها به اشغال کلوب‌های سیاسی درآمد، و در مواردی غارت شدند. مراسم تشییع جنازه و یادبود تنها به شکل سکولار مجاز بود. تمام نمادها و نشانه‌های مذهبی از مدارس، بیمارستان‌ها، و دادگاه‌ها برچیده شد. بازوان صلیب معروف بالای گنبد پانتئون [مقبره‌ی مشاهیر فرانسوی] قطع شد و بر پایه‌ی اصلی آن پرچم سرخ برافراشته شد. کادرهای کلیساها، راهبه‌ها و برادران که در مدارس مذهبی درس می‌دادند، برکنار شدند. در مقطع بعدی حدود ۲۰۰ کشیش دستگیر و زندانی شدند.

در مواردی این امر با درگیری‌ها و مقاومت والدین، شاگردان، و بیماران مواجه می‌شد. بلانکیست‌ها تئاترهای خیابانی ضد روحانیت برپا می‌کردند. افشاسازی‌ها و کاریکاتورهای زیادی مربوط به اعمال و اتهامات جنسی اعضای کلیسا بر در و دیوارها نصب می‌شد.

گرایش‌های خداناباوری و ضد مذهبی در طبقه‌ی متوسط و تحصیل کرده‌ها و کارگران ماهر که تحت تأثیر پرودُن، بلانکی و علم‌باور هم بودند، بیشتر از کارگران ساده، اعم از زنان و مردان این طبقه بود. در محلات کارگری که کلیساها نفوذ بیشتری داشتند، گاه اهالی محل اعضای کلیسا را پنهان می‌کردند، و حتی گارد ملی محل با

^۱ John Merriman, ... p. 103

قاطعیت کم‌تری سیاست‌های ضد کلیسایی را اجرا می‌کرد.^۱ برای نمونه زمانی که کمون فرمان دستگیری و اخراج کادر کلیساها را صادر کرد، ناحیه‌ی ۱۳، که «سرخ»‌ترین و رادیکال‌ترین ناحیه‌ی کارگرنشین پاریس بود، از اجرای این دستور سر باز زد.^۲

دلزدگی و حتی نفرت از روحانیون و دستگاه کلیسا در میان جمهوری خواهان دلایل سیاسی نیز داشت. پیروزی‌های پی‌درپی بناپارتیسم در دوران امپراتوری تاحد زیادی مربوط به نفوذ روحانیون در میان روستاییان و حمایت کلیسا از حکومت بود، و این امر همیشه مایه‌ی خشم جمهوری خواهان بود.^۳

البته در مورد نحوه‌ی برخورد به سکولاریسم اختلافاتی در میان رهبران کمون به وجود آمد، از جمله کموناردهای معروفی چون ژول والس (Jules Valles) با نحوه‌ی برخورد به این سیاست سخت مخالف بود. [والس ژورنالیست بسیار معروف چپ، از زندانیان سیاسی دوران ناپلئون، عضو کمیته‌ی مرکزی گارد ملی، طراح پیش‌نویس «بیانیه‌ی سرخ» که در بالا به آن اشاره شد، و سردبیر روزنامه‌ی فریاد خلق بود.] اما در آن جو انقلابی و ضد روحانی نتوانست دیگران را نسبت به برخورد حساب‌شده به این موضوع حساس برای مردم عادی متقاعد سازد.

آموزش

از دیگر اقدامات مهم کمون در این مدت کوتاه، تلاش برای اصلاح نظام آموزشی بود. آموزش یکی از اولویت‌هایی بود که همه‌ی جریانات کمون بر آن تأکید داشتند؛ آموزش رایگان، اجباری، سراسری، و سکولار و غیرمذهبی. علاوه بر تأکید بر آموزش

^۱ Robert Tombs, ... pp. 99-100

^۲ همانجا، ص ۸۶

^۳ همانجا ص ۱۲۵

سکولار، سوسیالیست‌ها، بر آموزش‌های فنی برای فرزندان کارگران، چه برای اشتغال بلافاصله و چه برای توسعه‌ی آینده، تأکید می‌کردند. آن‌ها خواستار افزایش بودجه‌ی آموزش بودند، اما محدودیت‌های مالی این امکان را نمی‌داد و تا آخر ماه آوریل، تنها هزار فرانک به آموزش اختصاص یافت، اما از نواحی پاریس خواسته شد که هر یک در این زمینه همکاری کنند.^۱ ظرف چند هفته معلمان غیر مذهبی جایگزین معلمان مذهبی شدند، کمون حقوق معلمان را افزایش داد و حقوق معلمان زن و مرد را یکسان کرد. مدارس دخترانه‌ی متعددی نیز در چند ناحیه ایجاد شدند.^۲

مسئولیت اجرای این سیاست‌ها به کمیسیون آموزش، به ریاست ادوار ویان، که همان‌طور که اشاره شد، شخصیت برجسته‌ی سوسیالیست، از پیروان پرودون و از نزدیکان بلانکی و از پایه‌گذاران بخش فرانسوی بین‌الملل بود، واگذار شد.^۳ او مهندسی بود که به هنگام جنگ از آلمان به پاریس بازگشت و بلافاصله درگیر مبارزه شد. برای آموزش دختران نیز کمیسیون فرعی متشکل از تعدادی از زنان ایجاد شد. ویان با همکاری معلمان و والدین شروع به انجام اصلاحات مهمی در نظام آموزشی بر مبنای غیرمذهبی کرد. وی در بیانیه‌ای در ۱۸ ماه مه، با تأکید بر «انقلاب کمونی با بنیان ماهیت سوسیالیستی»، اصلاح نظام آموزشی را به شکلی خواستار شد که برای همگان «زمینه‌ی دستیابی به برابری اجتماعی» را فراهم آورد، و طی آن «افراد بسته به علایق و توان‌شان حرفه‌ی موردنظر خود را انتخاب کنند». بیانیه با اشاره به این که تا هنگامی که برنامه‌ی جامع آموزشی طراحی شود، از هر یک از نواحی پاریس می‌خواهد که برای تغییراتی که بلافاصله باید انجام شود، اطلاعات مربوط به امکانات محلی خود را به کمیسیون اطلاع

^۱ Robert Tombs, ... p. 98

^۲ Eugene Schulkind, (1985), "Socialist Women During the 1871 Paris Commune", *Past and Present*, 106, in John Mesrriam, ... p. 103

^۳ سعید رهنما، "سوسیال دموکراسی فرانسوی: از «گست از سرمایه‌داری» تا گست از سوسیالیسم"، نقد اقتصاد سیاسی.

دهند.^۱ واضح بود که در آن شرایط جنگی، کمبود امکانات مالی، و کوتاهی زمان، اصلاحات چندانی در نظام آموزشی نمی توانست انجام شود.

مالکیت و مدیریت واحدهای تولیدی

اقدام بسیار مهم کمون در مورد وضعیت کار و واحدهای تولیدی بود، که کمیسیون کار و مبادله تحت رهبری لئو فرانکل به آن پرداخت. این کمیسیون، سوسیالیستی ترین واحد کمون بود. از جمله در ۱۶ آوریل فرمان ایجاد تعاونی‌ها در کارگاه‌های رهاشده را به ترتیب زیر صادر کرد: اتحادیه‌های کارگری یک کمیسیون بررسی با اهداف زیرتشکیل دهند؛

۱- تهیه آمارهای مربوط به کارگاه‌های رهاشده، و مشخصات و موجودی‌های آن‌ها، ۲- گزارش از اقداماتی که برای راه‌اندازی آن‌ها، نه توسط مدیرانی که آن کارگاه‌ها را رها کرده‌اند، بلکه توسط مجامع تعاونی کارگری، تهیه شود. ۳- اساسنامه‌ی این تشکل‌ها را هم پیشنهاد دهند. ۴- در صورت بازگشت کارفرمایان سابق، یک هیئت منصفه برای حکمیت در مورد انتقال نهایی این کارگاه‌ها به تعاونی‌های کارگری، و تعیین مبلغ غرامت پرداختی به آن کارفرمایان، تشکیل شود.^۲

بسیاری از اتحادیه‌ها، از جمله اتحادیه‌ی خیاطان، فلزکاران، جواهرسازان، حروفچین‌ها، از این اقدام استقبال و بیانیه صادر کردند. در نامه‌ی اتحادیه‌ی خیاطان آمده بود که «هیچ دولتی هرگز شانسسی بهتر از این به طبقه‌ی کارگر برای تصریح حقوقش

^۱ "Report of the Commune's Education Commission", (18 May, 1871), in Eugene Schulkind, ... p. 160.

^۲ "Decree on co-operative Operation of Abandoned Workshops", Eugene Schulkind, ... pp.162-63.

نداده.»^۱ [البته باید توجه داشت که تعاونی‌های کارگری قبل از کمون هم وجود داشتند،

از جمله تنها در پاریس پنجاه واحد تولیدی از این نوع وجود داشت.^۲]

نکته‌ی جالب این که کمون اقدام به ملی کردن تمام واحدهای تولیدی نکرد، و کارخانه‌هایی که کارفرماییشان فرار نکرده بودند، به فعالیت خود ادامه می‌دادند. در مواردی هم کمون سفارشات تدارکاتی خود را به آن‌ها می‌داد. نمونه‌ی بارز آن اعتراض اتحادیه‌ی خیاطان به کمون در مورد فسخ قرار دادِ دوختِ دو هزار یونیفورم برای گارد ملی بود. در این نامه آمده «ما امضاکنندگان همیشه بر این باور بوده‌ایم که انقلاب ۱۸۷۱ پایه‌ی رهایی پرولتاریا است.» ابراز می‌کنند که از تصمیم کمون برآشفته شده‌اند؛ «نمایندگی کمون برای تدارکات قرار دادِ تولیدی که [برای تهیه‌ی یونیفورم‌ها] با ما بسته بود، به این بهانه که پیمانکار سرمایه‌دار این اقلام را ارزان‌تر تولید می‌کند، فسخ کرده....» در آخر شکوه می‌کنند که اگر تعاونی‌های کارگری مورد حمایت کسانی که به رهایی پرولتاریا باور دارند قرار می‌گرفت، وضع کاملاً فرق می‌کرد.^۳

از سوی دیگر در همین زمینه، طوماری توسط گروهی از زنان کارگر تولیدکننده یونیفورم در کارخانه‌ی دیگری تهیه شد، و نسبت به «کاهش نرخ قطعه‌کاری برای هر یونیفورم که چند روز قبل بدون هیچ دلیلی» توسط کارفرما تحمیل شده، اعتراض کردند. این زنان کارگر تهدید کردند که اگر نرخ قطعه‌کاری بی‌هیچ محدودیتی به میزان قبلی باز نگردد، آن‌ها «...قانوناً اختیار خواهند داشت که خود را به‌عنوان جامعه‌ی تعاونی متشکل و شرکت را به نفع خود اداره کنند.»^۴

^۱ همان‌جا ص ۱۶۴

^۲ Rupert Christianson, ... p.319.

^۳ Archive historic de la Gurre, "Letter of tailor's Association to the Commune", (n.d), in Eugene Schulkind, ... pp.167-68

^۴ *Le Vengeur*, (May, 1871), "Petition of a Group of Women workers ...", in Eugene Schulkind, ... p. 168.

نمونه‌ی دیگر، اعتراض مجمع تعاونی کارگران ریخته‌گری فولاد بود که خواهان دریافت سفارش‌های بیشتری از کمون بودند. در این نامه از جمله آمده با توجه به «... قیل و قالی که مالکان ریخته‌گری‌ها راه انداخته اند، طبیعی است که تعاونی کارگران ریخته‌گری سهمیه‌ی به‌مراتب بزرگ‌تری از تولید سازوبرگ‌های نظامی برای دفاع از کمون دریافت دارد.» کارگران اضافه می‌کنند که «اگر به هر دلیل تأسف‌باری درخواست ما مورد توجه جدی قرار نگیرد، این مجمع تعاونی به انحلال کشانده خواهد شد، و کارفرمایان با استخدام مجدد (حتی آن‌ها که اخیراً در اعتصاب بودند)، استثمار کارگران را از سر خواهند گرفت. مشکل کردن کارگران گام بزرگی به سوی سوسیال‌دموکراسی که همه‌ی ما در جهت آن تلاش می‌کنیم، یعنی همبستگی مردمان و سرنگونی شاهان، است.»^۱

بر اساس این اعتراضات بود که لئو فرانکل، رئیس کمیسیون، نامه‌ی تندی به کمون نوشت. در این نامه می‌خوانیم، «... استثمارگران از اُفتِ سطحِ زندگیِ جمعیت استفاده کرده و مزدها را پایین می‌آورند؛ در حالی که کمون کور است و این دسیسه‌ها را نادیده می‌گیرد.» فرانکل اضافه می‌کند که «در واقع هم بی‌فایده و هم بی‌اخلاقی است که به یک واسطه، که تنها وظیفه‌اش برداشتِ یک حق‌العمل از کارگرانی است که در استخدام دارد، متوسل شویم. این تداومِ بردگی کارگران از طریق کنترلِ متمرکز تولید توسط استثمارگر است.» او در آخر نامه یادآوری می‌کند که، «چیز دیگری نمی‌توان گفت، جز این که نباید فراموش کنیم که انقلاب ۱۸ مارس تنها توسط کارگران به ثمر نشست.»^۲

^۱ Archive historic de la Gurre, “Letter of Foundry Workers to A Member of the Commune...”, (n.d), in Eugene Schulkind, ... pp. 166-67

^۲ “Report of Leo Frankel on Negotiations for Military Uniforms”, in Eugene Schulkind, ... p. 169

مجموعه‌ی این اعتراضات و نامه‌هایی که از قبل رسیده بود، سبب شد که کمون دستور صادر کرد که در تمام سفارش‌ها، نماینده‌ی کمیسیون کار و مبادله باید شرکت داشته باشد. همچنین دستور داده شد که تمام قراردادهای مورد بررسی مجدد قرار گیرند، اولویت به مجامع تعاونی کارگری داده شود، و قیمت‌ها، حداقل مزد روزانه، و قطعه کاری، با همکاری تشکل‌های کارگری و تعاونی حرف‌مربوطه تعیین شوند.^۱

تأمین مالی و استقراض از بانک

برکنار از مسئله‌ی نظامی و دفاعی، مهم‌ترین مسئله‌ای که کمون با آن مواجه بود، مسئله‌ی مالی و تأمین هزینه‌های کمون، حقوق‌گارد ملی، هزینه‌های دفاع از شهر، و هزینه‌های آموزش و رفاهی بود. مقر مرکزی بانک فرانسه در پاریس بود، و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در دوره‌ی کنترل شهر توسط کمیته‌ی مرکزی گارد ملی، انقلابیون به‌جای مصادره‌ی بانک، یک حساب برای شهرداری در آن باز کرده بودند. جالب آن که کمون هم همان سیاست مدارا با بانک را ادامه داد. شارل بله، پرودونیست معروف که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، به سمت اولین رئیس شورای کمون انتخاب شده بود، یک بورژوازی لیبرال بود که مسئول رابطه با بانک فرانسه نیز تعیین شد. او بر این اعتقاد بود که تندروری در مورد بانک و مصادره‌ی آن شانس هر سازشی با ورسای را از بین خواهد برد، و بقیه‌ی فرانسه را نیز خواهد ترساند، و تجربه‌ی انقلاب کبیر را به بقیه یادآوری کرد. او برای بقیه استدلال کرد که «بانک سرمایه‌ی کشور است و بدون آن نه صنعتی خواهیم داشت و نه تجارتی. اگر آن را به هم بریزید، اسکناس‌هایش به کاغذپاره تبدیل خواهد شد».^۲ فرانسیس ژورد، نماینده‌ی کمون در امور مالی نیز، که قبلاً به او اشاره شد، با آن که رادیکال‌تر از بله بود، ولی از آن‌جا که سخت‌نگران تأمین مالی سیاست‌های کمون

^۱ Eugene Schulkind, ... p. 166

^۲ Olivier Lissagaray, P. 154.

بود با مصادره‌ی بانک مخالفت کرد. برکنار از قرض از بانک، کمون بیش تر به دنبال جمع‌آوری مالیات‌های شهر بود.

رژیم تی‌یر از خطر مصادره‌ی بانک آگاه بود، اما در آن شرایط که با عجله دولت را به ورسای منتقل کرد، به هیچ‌وجه امکان تخلیه‌ی بانک را نداشت. برای این کار به قولِ لیساکاره به ۶۰ تا ۸۰ کامیون و یک ارتش نیاز داشت. از ۱۹ مارس مدیران بانک هر لحظه انتظار ورود انقلابیون و اعدام خود را داشتند. رئیس بانک سرانجام فرار کرد و قائم‌مقام او جایگزین‌اش شد. جان مری مان اشاره می‌کند که در ۱۹ مارس، ژورد و وارلن به‌عنوان نمایندگان کمون به بانک رفتند «و مؤدبانه درخواست ۷۰۰ هزار فرانک وام برای کمون» کردند، و بلافاصله بانک آن را تصویب کرد!^۱ هنگام مراجعه‌ی هیئت نمایندگی کمون، ارزش دارایی‌های موجود در آن عبارت بود از، «۷۷ میلیون فرانک سکه، ۱۶۶ میلیون فرانک اسکناس، ۸۹۹ میلیون سفته، ۱۲۰ میلیون وثیقه، ۱۱ میلیون شمش طلا، ۷ میلیون جواهرات سپرده‌شده، ۹۰۰ میلیون اوراق دولتی و سایر سپرده‌ها. به عبارت دیگر مجموع ۲ میلیارد و ۱۸۰ میلیون فرانک: از آن میان ۸۰۰ میلیون دلار آن تنها به امضای صندوق‌دار بانک نیاز داشت، که به‌سادگی عملی بود...»^۲

کمیسیون اجرایی که در آن لحظه رهبری کمون را در دست داشت به‌جای برخوردی قاطع با بانک و استفاده از آن برای تحمیل‌سازش به ورسای، اختیار را به شارل بله واگذار کرد، و قائم‌مقام بانک هم دفتر کاری در بانک برای او اختصاص داد! در تمام طولِ عمر ۷۲ روزه‌اش، کمون تنها ۱۶/۷ میلیون فرانک دریافت کرد که ۹/۴ میلیون آن در حساب کمون نگه‌داری می‌شد، و در واقع فقط ۷/۳ میلیون فرانک به

^۱ John Merriman, ... p. 56

^۲ Olivier Lissagaray, ... p. 153

کمون وام داده شد.^۱ جالب آن که در همین مدت مقامات ورسای و بورژواها از طریق ۷۴ شعبه‌ی مختلف بانک، ۳۱۵ میلیون فرانک برداشت کرده بودند.^۲ این سیاستِ باورنکردنی قطعاً کمون را با هر انقلاب دیگری در تاریخ متفاوت می‌ساخت. بر اثر مجموعه‌ی این تزلزل‌ها و تردیدها، همراه با اوج‌گیری اختلافات داخلی که به آن اشاره خواهد شد، فرصت‌های مهمی از دست رفت.

انزوای پاریس

در چند شهر دیگر فرانسه از جمله لیون، ماریسی، تولوز، و ناربن کمون ایجاد شد، که همگی عمر بسیار کوتاهی داشتند. (نگاه کنید به فصل دهم لیساگاره). در تمام شهرهایی که کمون تشکیل شد، با اپوزیسیون زیادی اعم از نظامی و یا تبلیغاتی مواجه شد، و حداکثر دو هفته‌ای بیشتر دوام نیاورد.^۳ زمانی که کمون پاریس اولین شکست نظامی خود را در مقابل ورسای تجربه کرد، دیگر در هیچ یک از شهرهای فرانسه نیروهای طرفدار پاریس در رأس کار نبودند. البته در پاره‌ای شهرها، هواداران کمون به نفع پاریس با پرچم‌های سرخ تظاهرات راه انداختند، و بیانیه صادر کردند. اما این حمایت‌ها نمی‌توانست کمک مادی برای پاریس باشد. در تمام طول ماه‌های آوریل و مه، کمون با مناطق دیگر در تماس بود. تبلیغات ضد کمون و خبرهای دروغ درباره‌ی عملکردهای آن در دیگر مناطق فرانسه بی‌داد می‌کرد. کمون که در آغاز نسبت به برقراری ارتباط با سایر نواحی کوتاهی کرده بود، حال با ارسال نامه‌های رسمی پی‌درپی به شهرها توضیح می‌داد که پاریس به‌هیچ‌وجه قصد برقراری دیکتاتوری ندارد، و به دنبال ایجاد اتحادی از کمون‌های خودمختار در یک جمهوری واحد است.

^۱ Max Shachtman, P. 33

^۲ Georges Beisson, "La Commune et la bank de france".

^۳ David A. Shafer, ... p. 74, also see Olivier Lissagaray, Chapter 10.

در ۱۹ آوریل کمون در یک بیانیه در «ژورنال رسمی» تحت عنوان «یک برنامه‌ی رسمی کمون» خطاب به مردم فرانسه «خواسته‌های خود» را با هدف «تقویت جمهوری به‌عنوان تنها شکل دولت منطبق با حقوق مردم» اعلام کرد و تأکید کرد که در این راه «خودمختاری کامل کمون به تمام شهرهای فرانسه تعمیم می‌یابد...»^۱ در ۲۰ آوریل دو شخصیت بسیار مهم کمون، ژول والس و شارل دولکلوز (Charles Delescluze) بیانیه‌ای را در مورد حقوقی که هر یک از کمون‌ها خواهند داشت، در ژورنال رسمی کمون منتشر کردند. واقعیت این بود که این تلاش‌ها دیر انجام می‌شد، هر چند واقعیت این بود که جو عمومی فرانسه با رادیکالیسم پاریس همراه نبود.

کمون در اواسط آوریل نیز که حملات ورسای شدت گرفته بود، پیامی برای دهقانان فرانسه فرستاد و از طریق بالن در چند منطقه پخش کرد. در این بیانیه با امضای «کارگران پاریس» خطاب به کشاورزان فرانسه گفته می‌شود که «برادران، شما را فریب می‌دهند. منافع ما یکسان است...» به تمام کسانی که روی زمین کار می‌کنند و بهترین بخش محصول‌شان نصیب کسانی می‌شود که هیچ کاری نمی‌کنند، گفته می‌شود که آنچه که پاریس می‌خواهد این است: «زمین به زارعان تعلق دارد، ابزار تولید به کارگران، و کار برای همه...» به آن‌ها یادآوری می‌کند که ژنرال‌هایی که هم‌اکنون پاریس را زیر حمله قرار داده‌اند، همان‌ها هستند که در دفاع از فرانسه خیانت کردند. در آخر، بیانیه از آن‌ها می‌خواهد «پس کمک کنید که پاریس پیروز شود...»^۲ متأسفانه حمایتی از روستاها نیامد، زمینه‌ای برای آن فراهم نیامده بود، و سرانجام باز هم بسیاری از دهقانان به جنگ با جمهوری خواهان بسیج شدند.

^۱ “An Official Programme of the Commune” (19 April 1871), in *Journal Officiel*, in Eugene Schulkind, ... pp. 149-51.

^۲ “Circular Addressed by the Commune to Farmers”, (mid-April 1871), in Eugene Schulkind, ... pp. 152-54

شیفر به نقل از ویلیام سِرْمَن می‌نویسد که به‌رغم همدلی طرفداران کمون در شهرهای دیگر، پاریس منزوی ماند، و انقلابیونِ دیگر نواحی نه امکانات نظامی داشتند و نه نفوذ سیاسی، و تنها می‌توانستند سروصدا راه بیندازند.^۱ به‌رغم تظاهرات و بیانیه‌های مختلفی که در ماه‌های آوریل و مه صادر می‌شد، پاریس تنها ماند.

تلاش‌ها برای میانجی‌گری

بعد از قیام ۱۸ مارس، تلاش‌های متعددی از سوی جمهوری‌خواهان برای میانجی‌گری بین پاریس و ورسای صورت گرفته بود. جمهوری‌خواهان لیبرال دچار این کشمکش درونی بودند که آیا از کمون حمایت کنند یا نه. آن‌طور که شیفر اشاره می‌کند، برای بسیاری از آن‌ها، تأکید بر این بود که بنیان جمهوری‌خواهی بر قانونیت استوار است و قیام کمون جمهوری‌شکننده‌ی سوم را به مخاطره انداخته، هرچند که دولتی که انتخاب شده، جمهوری‌خواه نیست، باید از راه‌های قانونی جمهوری‌خواهی کار را به پیش بُرد. با این حال دو روز بعد از قیام، کلمانسو و ژان باتیست میلی‌یر، از شخصیت‌های مهم جمهوری‌خواه که از حوزه‌ی پاریس وارد مجلس ملی شده بودند، سعی به میانجی‌گری کردند، اما نه‌تی‌یر و نه کمون حاضر به هیچ مصالحه‌ای نبودند. چند روز بعد، در ۲۵ مارس قبل از شروع درگیری‌ها، مجدداً شش نماینده‌ی مجلس از پاریس با تی‌یر ملاقات کردند، اما متوجه شدند که تی‌یر قصد هیچ سازشی را ندارد و در تدارک جنگ است. با شروع حمله به پاریس، میلی‌یر و دو نماینده‌ی دیگر پاریس از نمایندگی مجلس استعفا کردند.^۲

تلاش دیگر از سوی فراماسون‌ها صورت گرفت که آن‌ها هم از جمهوری‌خواهان بودند، و پاره‌ای از آن‌ها در کمون هم فعال بودند. زمانی که تی‌یر خواست نمایندگان

^۱ William Serman, ... in David A. Shafer, ... pp. 74-75

^۲ David A, Safer, ... pp. 80-81

آن‌ها را در ۲۱ آوریل جدی نگرفت، فراماسون‌ها در ۲۹ آوریل در پاریس یک راه‌پیمایی بزرگ متشکل از ۱۰ هزار نفر از اعضای گُزهای مختلف را راه انداختند و حمایت آشکار و قاطعانه‌ی خود از کمون را اعلام کردند. لیساگاره به تفصیل این تظاهرات را تشریح می‌کند.^۱

بعد از شروع جنگ هم تلاش‌های دیگری برای مصالحه انجام شد. از جمله گروهی از شهرداران مناطق پاریس و نمایندگان مجلس بین ماه‌های آوریل و مه ملاقات‌هایی با دو طرف داشتند که به جایی نرسید. خارج از پاریس هم تلاش‌هایی صورت گرفت و از جمله کنگره‌ای از نمایندگان شهرهای فرانسه، به‌رغم مخالفت تی‌یر، در ۱۴ مه در لیون تشکیل شد. اما موفقیتی نداشت. هفته‌ی بعد از آن، قوای ورسای وارد پاریس شده بودند.

زنان و کمون

نقش زنان در کمون و در رابطه با کمون آن‌قدر مهم و وسیع است که در نوشته‌ی جداگانه‌ای باید به آن پرداخت. در این جا کافی است اشاره کرد که زنان به‌رغم آن که حق رأی و حق انتخاب شدن نداشتند، در تمام امور کمون از امور جنگی و دفاعی تا انواع خدمات، نقش بسیار مهم داشتند. در دوران محاصره برکنار از مسئولیت‌های خانواده، در کمیته‌های مراقبت محله‌ها بسیار فعال بودند. به نقش فوق‌العاده تعیین‌کننده‌ی زنان در قیام ۱۸ مارس قبلاً اشاره شد. تمام مورخان کمون متفق‌القول‌اند که بدون نقش دلاورانه‌ی زنان، قیام امکان‌پذیری نداشت. گِی گولیکسون در کتاب برجسته‌ی خود، *زنان سرکش پاریس*، جزئیات نقش آن‌ها در این قیام را شرح می‌دهد.^۲ با شروع کار کمون، زنان مسئولیت‌های زیادی را بر عهده گرفتند.

^۱ Olivier Lissagaray, ... pp. 190-91

^۲ Gay, L. Gullickson, ... pp. 24-56

یکی از برجسته ترین آن‌ها الیزابت تومانوفسکایا (دیمیتریف)، سوسیالیست جوان روس بود که به سوییس رفت و از پایه‌گذاران شعبه‌ی سویسی بین‌الملل بود. او در لندن با مارکس ملاقات کرد و در مارس ۱۸۷۱ مارکس از او خواست که به پاریس برود و وقایع کمون را ثبت کند. او با ورود به پاریس و شروع درگیری‌ها با ورسای، خودش به سنگرها پیوست، و از پایه‌گذاران اتحادیه‌ی زنان برای دفاع از پاریس و نجات زخمی‌ها بود. [دیمیتریف پس از شکست کمون موفق به فرار شد و به روسیه بازگشت.]^۱

«اتحادیه‌ی زنان»، سازمان زنان وابسته به بخش فرانسوی بین‌الملل بود و نقش فوق‌العاده مهمی در بسیج زنان و مبارزات داشت.^۲ در ۱۱ آوریل این تشکل با بیانیه‌ی «دعوت از زنان شهروند پاریس»، با زبانی مشخصاً سوسیالیستی و با امضای «گروهی از زنان پاریس»، اعلام کرد که «رودرویی نهایی بین حق و زور، کار و استثمار، مردم و ظالمان» فرارسیده است. به زنان پاریس اعلام می‌کنند که «جهان کهن باید به پایان خود برسد، و ما خواهان رهایی خود هستیم...»^۳ بلافاصله بعد از این دعوت این تشکل به‌عنوان یکی از فعال ترین کلوب‌های سیاسی دوران کمون شروع به فعالیت و مبارزه کرد.

قبل از کمون تشکل دیگری تحت عنوان «جامعه‌ی دفاع از حقوق زنان» به وجود آمده بود، که در دوران کمون هم فعال بود. این انجمن هم از زنان لیبرال و هم سوسیالیست تشکیل می‌شد، که نظیر تشکل اتحادیه‌ی زنان عمدتاً توسط زنان طبقه‌ی متوسط ایجاد و اداره می‌شد، و زنان کارگر در آن نبودند. با آن که در ایجاد اتحادیه‌ی زنان یکی از زنان برجسته کارگر، نانالی لِمِل (Nathalie Lemel) همراه با الیزابت دیمیتریف نقش داشت، اما توجه او بیشتر به مبارزات طبقه‌ی کارگر بود تا برابری زنان.

^۱ https://en.wikipedia.org/wiki/Elisabeth_Dmitrieff

^۲ Gay L. Gullickson, ... pp. 125-27

^۳ The Association of Women for the Defence of Paris and Aid to the Wounded, in *Journal Officiel*, April 11, in Eugene Schulkind, ... pp. 171-172

لمل یک کارگر صحاف بود و در رابطه با بین الملل فعال، و از سازماندهان حرکت‌های کارگری، و تلاش برای برابری مزد کارگران زن و مرد بود. در جریان کمون هم از مبارزان سنگر و پشت سنگر بود.

با آن که کمون در کلام با کموناردهای زن برخورد احترام‌آمیزی داشت و از «زنان شجاع»، «شیرزنان زخمی»، این «شجاع‌ترین شهیدان» ستایش می‌شد، اما در عمل تعصبات مردانه حاکم بود. یک نمونه این بود که در شرایطی که زخمی‌ها باید جابجا می‌شدند، گارد ملی اجازه نداد که نه زن داوطلب مسئولیت پرستاری آمبولانس‌ها را به عهده گیرند. این امری بود که به‌خاطر آن، بانفوذترین زن ژورنالیست کمون، آندره لئو (Andre Leo) سخت به مسئولان حمله و به آن‌ها یادآوری کرد که زنان حتی در علمیات نظامی در دفاع از قلعه‌ی پادگان ایسی هم نقش مهمی داشتند. [آندره لئو نام مستعار مردانه‌ای بود که لئودیل شانسه (Leodile Champseix) با استفاده از نام‌های پسران دوقلوش برای خود انتخاب کرده بود. او از نویسندگان سرشناس دوران امپراتوری، و سوسیالیستی بود که پس از مرگ شوهرش با یک عضو کمون ازدواج کرد. او در چند شماره‌ی نشریه‌ی کمون انتقادات شدیدی به برخوردهای مردانه‌ی کموناردها کرد. مقاله‌ای هم تحت عنوان «انقلاب بدون زنان» نوشت و از جمله با اعتراض به یاروسلاو دومبروفسکی (Jaroslav Dombrowski) [انقلابی لهستانی که در آن مقطع فرماندهی نیروهای کمون بود] از او خواست که نقش زنان در پیروزی ۱۸ مارس را از یاد نبرد، و به یادش آورد که در آن روز در حالی که گارد ملی نمی‌دانست چه واکنشی به تعرض نیروهای ورسای از خود نشان دهد، این زنان بودند که خود را به میانه‌ی میدان کشیدند.^۱

معروف‌ترین زن جنگنده‌ی دوران کمون و از مبارزین برابری حقوق زنان، لوئیز میشل (Louise Michel) بود که اولین کسی بود که در ۱۸ مارس در سنگر از حمله‌ی

^۱ Gay, L. Gullickson, ... pp. 128-136

شبانهای نیروهای ورسای به مَن مارتِر خبردار شد، و گاردِ مدافع را متوجهی حمله کرد. در جریان محاصره، او به عنوان مسئول کمیته‌ی زنانِ مراقبت از محله‌ی مَن مارتِر انتخاب شده بود. وی در چندین نبرد دلاورانه جنگیده بود. او فرزند خارج از ازدواج یک خانواده‌ی ثروتمند بود، و امکاناتِ بهتری داشت. ضمن تدریس و مدیریت مدرسه برای کودکان فقیر، با زنان طبقات مختلف در ارتباط بود، و با کمک آن‌ها «جامعه‌ی قربانیان جنگ» را تشکیل داد، و در بسیاری از تحولات کمون نقش تعیین کننده داشت. میشل قبلاً با بسیاری از شخصیت‌های مهم از جمله ویکتور هوگو و بلانکی نزدیک بود. گولیکسون می‌گوید، با توجه به تمام نقش او در جریان محاصره‌ی پاریس و تعهدی که به انقلاب داشت، اگر یک مرد بود قطعاً در کمون انتخاب می‌شد و نقش رهبری می‌گرفت.^۱

مقاومت در مقابل برابری حقوق زنان در میان بسیاری از کموناردها، برکنار از جنبه‌های فرهنگی، جنبه‌های نظری و ایدئولوژیک هم داشت. بسیاری از آن‌ها پیروان پرودون بودند، و مرادشان بی‌هیچ پرده‌پوشی ضد حقوق زنان بود. تکیه‌ی شدید او در این عرصه بر تقسیم کار جنسی و اهمیت ازدواج و بنیان خانواده بود. او معتقد بود که حقوق برابر زنان از جمله حق رأی آن‌ها، و کار کردن بیرون از خانه سبب می‌شود که به وظایف اصلی خود نرسند، از نظر مالی هم وابسته به شوهران‌شان نخواهند بود، و این امر می‌تواند سبب اشاعه‌ی فساد و فحشا شود.^۲ نظرات پرودون و پیروانش در مورد زنان حتی برای آن زمان هم عقب مانده و ارتجاعی بود. برای نمونه زمانی که بین الملل اول در ۱۸۶۴ تشکیل شد و مارکس ریاست شورای آن را بر عهده داشت، پیشنهاد شد که زنان هم باید حق عضویت در بین الملل را داشته باشند. اما نمایندگان شعبه‌ی فرانسوی بین الملل به اتفاق آرا بر علیه آن رای دادند. رهبران کمون هیچ قانون و مقررات جدیدی

^۱ Gay L. Gullickson ... pp. 147-158

^۲ Pierre-Joseph Proudhon, "Pornocracy, Or Women in Modern Times", selections translated by Stefan Mattesich, in Cultural Critique 100, summer 2018

را که مستقیماً حقوق زنان را تقویت کند، از تصویب نگذرانند، اما مانع فعالیت کمیته‌ها و کلوب‌های مدافع حقوق زنان هم نشدند، و به همین دلیل حمایت فمینیست‌های آن دوره را نیز داشتند.^۱

در واپسین نبردها، زنان در ساختن سنگرها در محله‌های مختلف و در نبردها و کمک‌های پشت‌سنگر، و کمک به زخمی‌ها با شهادت فراوان جنگیدند.^۲ در همین نبردهای آخر بود که ورسای و مطبوعات دست‌راستی، افسانه‌ی «زنان آتش‌افروز»، شایعه‌ای که زنان کمون با بسته‌های آغشته به نفت همه جا را آتش می‌زنند، به راه انداختند. لیساگاره می‌نویسد به همین دلیل بود که سربازان هر جا زنی ژنده‌پوش را که بسته یا بطری‌ای در دست داشت می‌دیدند، او را دستگیر کرده، لباس‌هایش را پاره کرده و با تپانچه او را می‌کشتند.^۳

در آخر هم برکنار از هزاران زنی که کشته یا بی‌محاکمه اعدام شدند، ۱۰۵۱ زن در دادگاه‌های بعد از کمون محاکمه شدند.

^۱ David A. Shafer, P. 154.

^۲ Edith Thomas, (1973), "The Women of the Commune", in John Hicks and Robert Tucker, ... pp. 26-34

^۳ Olivier Lissagaray, ... pp. 277-278



اعدام خیابانی زنِ متهم به آتش‌افروزی، کتابخانه‌ی ملی، پاریس

ورسای حمله را آغاز می‌کند

تی‌یر عملاً پاریس را از بقیه‌ی فرانسه جدا کرده بود. برخلاف انقلاب‌های قبلی فرانسه، حکومت مرکزی ساقط نشده بود. علاوه بر آن اختلافات درونی نسبت به مسایل دفاعی نیز رو به افزایش بود. عده‌ای معتقد بودند که کمون با در اختیار داشتن ۲۰۰ هزار

رزمنده‌ی مسلح امکان بهتری برای حمله به ورسای را دارد، اما عده‌ای بر مدارا و امکان صلح تأکید می‌کردند.^۱ از آن حساس‌تر، اختلافات بین فرماندهی گارد ملی و کمون بود، که با وخیم‌تر شدن اوضاع شدت می‌گرفت.^۲

اولین درگیری‌ها در روز ۲ آوریل، در منطقه‌ی بین پاریس و ورسای رخ داد، و ورسای بدون اخطار قبلی، آن منطقه را به توپ بست و به سوی آن پیش‌روی کرد. اما با مقاومت‌های جدی روبرو شد. هرگونه توهّم امکان صلح و مصالحه با ورسای از بین رفته بود. کمون آماده‌ی جنگ نبود، اما عجولانه ضدحمله‌ای را در ۳ آوریل تدارک دید، و بیشتر امید داشت که نظیر حمله‌ی ۱۸ مارس، ارتشی که در آن مقطع در اختیار ورسای بود، حاضر به جنگ نباشد، اما چنین نبود. در این نبرد، گوستاو فلورانس و یک ژنرال دیگر کمون دستگیر شدند. با آن که این‌ها اسیر جنگی بودند و می‌بایست کنوانسیون ژنو رعایت شود، اما تی‌یر کموناردها را دسته‌ای یاغی اعلام کرده بود. با کینه‌ای که به فلورانس داشتند، با شمشیر ضربه‌ای به جمجمه اش وارد کرده و او را بی هیچ محاکمه‌ای کشتند. فلورانس همان‌طور که در بالا اشاره شد، قبلاً از زندان فرار داده شده بود، و ورسای کینه زیادی نسبت به او داشت. [فلورانس به‌رغم جوانی اش یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های کمون بود. او در زمان امپراتوری استاد کولژ دو فرانس بود، اما به‌خاطر دیدگاه‌های مادی‌گرایانه، خداناباورانه و ضد بناپارتیستی اخراج شده بود. در چند قیام مهم نقش رهبری داشت، و در انتخابات کمون به عضویت شورا در آمده بود.] جسد او را به‌روی یک گاری حمل زباله انداختند و به ورسای بردند. برای تحقیر او و کموناردها چندین روز بر روی همان گاری ماند، و پس از آن تحویل مادرش دادند و در گورستان پرلاشر دفن شد.^۳

^۱ David A. Shafer, ... p.76

^۲ Max Shachtman, ... p.29

^۳ Dvid. A. Shafer, ... p 77

چند روز بعد از فاجعه‌ی ۳ آوریل، گوستاو کلوزرِ تغییراتی در کمیسیون جنگ داد، قدرت بیشتری کسب کرد، و اختلافات با گارد ملی شدت بیشتری گرفت. چند پیشروی و عقب‌نشینی روی داد، اما در آخر ماه آوریل پادگان قلعه‌ی ایسی، که یک نقطه‌ی استراتژیک بسیار مهم بین مُدن و پاریس بود، به دست ارتش ورسای افتاد. این امر چنان ضربه‌ای بود که به هنگام بازگشت به پاریس، کلوزرِ دستگیر و زندانی شد. [کلوزر قبل از کمون یک ارتشی بود و سوابق جنگی زیادی داشت؛ با گاریبالدی در ایتالیا بود، در جنگ داخلی امریکا شرکت کرده بود، و با ناسیونالیست‌های ایرلند هم سابقه‌ی همکاری داشت.] به جای او سرهنگ جوانی که انقلابی نبود و فقط بخاطر آن که پاریس حاضر به تسلیم به قوای بیسمارک نشده بود، خود را در اختیار کمون گذاشته بود، مسئولیت امور نظامی را بر عهده گرفت. پس از ایجاد تغییراتی در استحکامات پاریس، او هم ده روزی بیشتر دوام نیاورد، حتی به گفته‌ی شاکتمن قصد کودتا هم داشت، اما دستگیر شد و بعد فرار کرد.^۱ بعد از این بود که دولکلوز فرماندهی دفاع را در دست گرفت. به‌رغم شهادت قهرمانانه‌ی جنگنده‌های کمون، بی‌نظمی و عدم هماهنگی در امور دفاعی ادامه داشت. برای نمونه از ۱۷۴۰ توپ که در اختیار کمون بود، تنها ۳۲۰ واحد از آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود.

اختلاف «اکثریت» و «اقلیت»

در اول ماه مه همانطور که قبلاً اشاره شد، کمون تصمیم به ایجاد کمیته‌ی امنیت ملی و واگذاری اختیارات خود به آن گرفت. منشاء ایجاد این کمیته وحشتی بود که از شکست سقوط پادگان ایسی حاصل شده بود. تمام کمیسیون‌های کمون تحت نظر این کمیته قرار می‌گرفتند.^۲

^۱ Max Schachtman, ... pp. 37-38

^۲ Olivier Lissagaray, ... p. 193

کمون با ۴۵ رأی موافق در مقابل ۲۳ رأی مخالف به انتقال قدرت به کمیته‌ی امنیت عمومی رأی داد.^۱ این امر کمون را به «اکثریت» و «اقلیت» تقسیم کرد. اکثریت در آن اوضاع و احوال، بر ضرورت یک اتوریته‌ی متمرکز تأکید می‌کرد. اما اقلیت بر این تأکید داشت که کمون حق ندارد اختیاراتی را که مردم به آن واگذار کرده‌اند، به یک گروه بازخواست‌نشده‌ی، واگذار کند. این همان دعوی‌ای بود که از آغاز بین بلانکیست‌ها و ژاکوبن‌های اقتدارگرا، و پرودونیست‌های معتقد به عدم‌تمرکز و مشارکت مردم در همه‌ی امور، وجود داشت. از میان نمایندگان مهمی که با ایجاد این کمیته مخالفت کرد، اوژن وارلن (Eugene Varlin) بود. [او رئیس اتحادیه‌ی صحافان کتاب و از اعضای مهم بین‌الملل بود. اما پس از اختلاف بین مارکسیست‌ها و پرودونیست‌ها، طرف پرودونیست‌ها را گرفته بود. در قیام ۲۲ ژانویه بر علیه دولت موقت نقش مهمی داشت، و در کمون هم عضو کمیسیون مالی بود. در پایان جنگ دستگیر شد، ارتشیان ورسای چشمانش را کور کردند و او را بی محاکمه کشتند.]

پس از شکستی مفتضحانه در یکی از نبردها، در ترکیب کمیته‌ی امنیت تغییراتی داده شد، و دولکلوز نقش رهبری گرفت. اقلیت بسیار کوشش کرد که نماینده‌ای در دومین کمیته داشته باشد، اما موفق نشد.^۲ اکثریت از ورود اعضای اقلیت به کمیسیون‌ها جلوگیری کرد. این اختلافات و تهدیدها به جایی رسید که از ۱۵ ماه مه، اعضای اقلیت از شرکت در جلسات کمون خودداری کردند و شکایت را به مردم در حوزه‌های انتخابی خود بردند. اما جالب آن که مردم از آن‌ها خواستند که به کمون بازگردند و از نظر اکثریت حمایت کنند.^۳ خبر این اختلاف تی‌یر را بسیار خوشنود و مصمم‌تر کرد. به هر

^۱ John Hicks and Robert Tucker, ... p.xx

^۲ Max Shachtman, ... pp. 32-33

^۳ Robert Tombs, P. 85

حال کمیته‌ی امنیت ملی هم حدود ۲۰ روز بیشتر دوام نیاورد، و آخرین جلسه‌اش در ۲۱ مه خارج از مقر اصلی کمون و قبل از نابودی آن، تشکیل شد.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهر نیز رو به وخامت بود. بخشی از اعضای بین‌الملل فرانسه نامه‌ی تند اعتراضی به کمون نوشتند. در آن به مسئولان کمون یادآوری می‌کنند که شما مسئول و رهبر پاریس هستید و همه‌ی امکانات اقتصادی و نظامی را در اختیار دارید، «چیزی کم ندارید، نه آدم کم دارید و نه سلاح». اضافه می‌کنند که در این شرایط سخت که در جنگ هستیم «به خاطر آرمان عدالت، هر چه می‌توانید خرج کنید، و صرفه‌جویی را برای دوران صلح بگذارید.» به گردانندگان کمون توصیه می‌کنند که بلافاصله از کمیسیون جنگ بخواهند که به «سهل‌انگاری اداری و نظامی کنونی پایان دهد.» آن‌گاه با لحن تندی اشاره می‌کنند که «بی‌ارادگی و رواداری شما سبب شده که اقتدار نمایندگان ما نادیده گرفته شود.» در پایان به آن‌ها اطمینان داده می‌شود که در صورتی که کمون این تغییرات را انجام دهد، بین‌الملل با همه‌ی توان خود از آن‌ها حمایت خواهد کرد.^۱

در این مقطع، کمون چندین تصمیم مهم در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی گرفت. از جمله انتقال واحدهای تولیدی رهاشده و غیر فعال به تعاونی‌های تولیدی کارگری، و دستور اولویت دادن به تعاونی‌های تولیدی کارگری در سفارش‌ها و خریدهای دولتی (نگاه کنید به بخش اقدامات کمون در بالا).

اقدامات تلافی‌جویانه‌ی کمون

با ایجاد کمیته‌ی امنیت عمومی، در تلافی حملات و کشتارهای ورسای، کمون دست به یک سلسله خشونت‌های تلافی‌جویانه زد. در ۴ آوریل در پاسخ به اعدام و به قتل

^۱ Archives historiques de la Guerre, (May 12, 1871), "Criticism sent to Commune by a Section of the International", in Eugene Schulkind, pp. 183-4

رساندن گوستاو فلورانس و یک ژنرال دیگرِ کمون توسط ورسای، کمون فرمانی را صادر کرد که از سوی طرفدارانش بسیار مورد انتقاد قرار گرفت، و طی آن اعلام کرد که در مقابل هر اعدام توسط ورسای، سه برابر از گروگان‌ها را به گلوله خواهد بست.^۱ در ۵ آوریل، اسقف اعظم پاریس همراه با دویست کشیش و رهبران مذهبی دستگیر شدند. در همان روز قاضی و رییس سابق دیوان عالی پاریس هم دستگیر شد.

کمون به دولت تی‌یر پیشنهاد معاوضه‌ی اسقف اعظم و کشیشان را با بلانکی که در اسارت دولت بود داد، اما تی‌یر، آگاه از خطر رهبری و اقتدار بلانکی آن را رد کرد.^۲ سخنان تهدیدآمیز نماینده (رییس) اداره‌ی پلیس پاریس که از بلانکیست‌ها، و مسئول زندان‌ها هم بود، سبب شد که ورسای تبلیغات وسیعی را تحت عنوان «حکومت ترور» [یادآوری‌کننده دوره‌ی ترور در انقلاب کبیر فرانسه] بر علیه کموناردها به راه اندازد، تا پاریسی‌ها و بقیه‌ی فرانسه را به وحشت اندازد. و این در حالی بود که دارودسته‌ی تی‌یر به بی‌رحمانه‌ترین شکلی هر کموناردی را که دستگیر می‌کردند، بی‌محاکمه به طرز فجیعی به قتل می‌رساندند. در عمل هم کمون تا زمانی که ارتش ورسای وارد پاریس نشده بود، کسی از گروگان‌ها را نکشت.

در ۷ آوریل کمون به‌رغم آن که سربازگیری اجباری را در اولین روز تأسیس خود، همان‌طور که در بالا اشاره شد، لغو کرده بود، تصمیم به سربازگیری اجباری برای گارد ملی گرفت، که مورد اعتراض بسیاری واقع شد.^۳

زمانی که حملات نیروهای ورسای به پاریس افزایش یافت، تخریب پاره‌ای نمادهای تاریخی پاریس در دستور کار قرار گرفت. از جمله در ۱۶ مه ستون واندوم [از مهم‌ترین نمادهای امپراتوری و استعمار فرانسه که ناپلئون اول آن را بر پا کرده بود.] تخریب شد.

^۱ *Journal Officiel* (April 6 1871), in Gay, L. Gullicksin, ... p. 67

^۲ Olivier Lissagaray, ... p.181

^۳ Gay, L. Gullickson, P. 67.

پیشنهاد تخریب این ستون و تمام نمادهای بناپارتیستی را گوستاو کوربه، نقاش معروف و عضو کمون مطرح کرده بود.^۱ بعداً کاخ توپلری [کاخ ناپلئون سوم و امپراتورهای قبلی فرانسه] به آتش کشیده شد. محل اقامت تی‌یر در پاریس نیز تخریب شد. کمیته‌ی امنیت ملی ده روزنامه‌ی طرفدار ورسای را نیز تعطیل کرد.

سرود انترناسیونال

در ماه مه ۱۸۷۱، در جریان شرایطی که کمون پاریس تکه‌پاره و قتل‌عام می‌شد، اوژن پوتیه (Eugene Pottier)، آناارشیست، عضو شورای کمون، و عضو بین‌الملل اول، سرود انترناسیونال را سرود. «برخیز ای داغ لعنت خورده» بر متن آهنگ ماری‌یز، سرود ملی فرانسه، تنظیم شده بود، اما بعداً در ۱۸۸۸ پی‌یر دو گیتیر (Pierre De Geyter)، سوسیالیست بلژیکی تبار مقیم لیل فرانسه، با آهنگ متفاوتی که جهانی شد، آن را تنظیم کرد. بین‌الملل آن را به سرود خود تبدیل کرد، و به زبان‌های گوناگون ترجمه شد، (در فارسی اولین بار ابوالقاسم لاهوتی آن را با وزن آهنگ دو گیتیر ترجمه کرد). هم سراینده‌ی سرودی که معروف‌ترین سرود جهان شد، و هم مصنف آهنگ آن هر دو سرنوشت غم‌انگیزی یافتند.^۲

^۱ Rupert Christiansen, P. 186

^۲ پوتیه که از قتل‌عام کموناردها سالم در رفته بود، به تبعید رفت و پس از سال‌ها که امکان بازگشت فراهم آمد از امریکا به پاریس بازگشت، شعر «کمون نمرده» را سرود و در ۱۹۱۳ در فقر درگذشت. دو گیتیر به‌خاطر معروف شدن آهنگ‌اش در لیست سیاه کارفرمایان قرار گرفته و کار حرفه‌ای حکاک‌اش را از دست داده بود. او حق امتیاز سرود را به‌نام خود ثبت نکرده بود، و برادرش به دروغ مدعی این حق امتیاز شد، و با معروف‌تر شدن آن، حق امتیاز بیشتری کسب می‌کرد. سوسیالیست‌های لیل به‌خاطر آن که پوتیه به کمونیست‌ها نزدیک شده بود، از ادعای برادرش حمایت کردند. سال‌ها در دادگاه‌های بی‌حاصل پی‌گیری می‌کرد، و چون کار حرفه‌ای‌اش را از دست داده بود، به هر کاری از جمله تابوت‌سازی، دست می‌زد. سرانجام در جریان جنگ جهانی اول، در فقر خود را حلق‌آویز کرد.

پاکی و پاکدامنی

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های کمون که اغلب مورخان بر آن تأکید دارند، پاکی و پاکدامنی و نبود فساد در آن بود. در طول عمر کوتاه کمون، به‌رغم شرایط جنگی و کمبودهای مالی، هیچ کودک، زن و مردی گرسنه و بی‌خانمان نماند. حساب جزئی‌ترین مخارج کمون ثبت و گزارش می‌شد.^۱ روزی که آخرین کموناردها کشته، دستگیر و یا از دست دشمن فرار کردند، هنوز پول‌های زیادی در حساب کمون باقی بود.

هفته‌ی خونین و پایان کمون

تی‌یر برای حمله‌ی قاطعانه به پاریس نیاز به تمامی ارتش داشت، بخش اعظم ارتش، حدود ۳۱۰ هزار نفر سرباز و افسر، هنوز در اسارت قوای بیسمارک بود، و رهایی آن موکول به امضای قرار داد صلح بود. بیسمارک در جنگ داخلی بین ورسای و پاریس مستقیماً دخالت نکرد، و این هردو نیز مایل به بی‌طرفی بیسمارک بودند. هر چند که واضح بود که در صورت تفوق یافتن کمون، بیسمارک به نفع ورسای وارد عمل می‌شد. در ۱۰ ماه مه، تی‌یر قرارداد صلح را امضا کرد، در ۱۸ مه مجلس ملی آن را تأیید کرد، و جنگ پروس-فرانسه رسماً به پایان رسید. در ۲۰ ماه مه، بیسمارک شروع به آزاد کردن اسرا در گروه‌های ۳۰ هزار نفری کرد. فردای آن روز، قوای تی‌یر داخل پاریس بودند.^۲

جدی‌ترین تعرض ورسای در روز ۲۱ ماه مه تحت فرمان ژنرال مک ماهون (کسی که بعداً جانشین تی‌یر و رئیس‌جمهور شد) صورت گرفت و نیروهای متشکل از روستاییان بسیج شده از دیگر نقاط فرانسه، و سربازان تازه از اسارت آزاد شده، وارد

^۱ Rupert Christiansen, pp. 299-318

^۲ William Serman, ... pp. 451-6, in David A. Shafer, ... p.83

پاریس شدند. کمون از این حمله‌ی قابل پیش‌بینی غافلگیر شد. مورخان اشاره می‌کنند که حمله در ساعت ۳ بعدازظهر آغاز شد. عصر یکشنبه‌ای بود در هوای بهاری که بسیاری مردم در کنسرت خیره‌ای در کاخ توپلری برای جمع‌آوری کمک به بیوه‌ها و یتیمان کمون شرکت کرده بودند. کمون چهار ساعت بعد از نفوذ ارتش ورسای به داخل پاریس خیردار شد. بسیاری از مردم تا صبح روز دوشنبه هم خیردار نشدند.^۱

«هفته‌ی خونین» آغاز شده بود. جان مری مان، نیروهای ورسای را ۱۳۰ هزار نفر و جنگنده‌های کمون را ۱۵ تا ۱۶ هزار نفر تخمین می‌زند.^۲ دفاع قهرمانانه‌ی مردم پاریس محله به محله، خیابان به خیابان، و خانه به خانه در مقابل یکی از وحشیانه‌ترین حمله‌های ممکن، آغاز شد. تمام گذرگاه‌های مهم سنگربندی شده، و کمیته فرمان بسیج عمومی مردم با هر وسیله‌ای را صادر کرد. کتاب‌های مختلف شرح تفصیلی این نبرد نابرابر، دلاوری‌های زنان و مردان، حتی کودکان، و قساوت باورنکردنی ارتشیان، اعدام‌های خیابانی، را به تفصیل بیان کرده اند که نیازی به طرح جزئیات آن نیست، (از جمله نگاه کنید به فصول ۲۴ تا ۳۲ لیسآگاره).

^۱ John Hicks and Robert Tucker, ...p. 32

^۲ John Merriman, P. 151



تیر باران کمونارد زن در زندان، طرح گوستاو کوربه که خود نیز زندانی بود، موزه‌ی دُرسی پاریس

در جریان نبرد و برای کند کردن پیشروی ارتش، بسیاری ساختمان‌های مهم آتش زده شدند، و یا زیر بمباران شدید به خرابه بدل شدند.

در ۲۴ مه، همزمان با پیشروی ارتش به طرف مقر کمون در هتل دو ویل (ساختمان شهرداری)، با فرمان کمیته‌ی امنیت ملی که دیگر امکان تشکیل جلسه هم نداشت، اسقف اعظم و تعدادی از گروگان‌ها اعدام شدند. فردای آن روز نیز تعداد بیشتری از کشیش‌های دومینیکن اعدام گشتند.

در ۲۵ مه، با ویران شدن ساختمان هتل دو ویل، مقر فرماندهی کمون به شهرداری ناحیه‌ی ۱۳ منتقل شد، اما ارتش که نفراتش حال لاقابل پنج برابر کموناردها بود، به آن مقر نزدیک می‌شدند. شارل دولکلوز، به‌عنوان آخرین رئیس اجرایی کمون، شنل رسمی خود را به تن کرد و به یکی از سنگر بندی‌های نزدیک آن محل رفت، بدون اسلحه خود را به بالای سنگر رساند، مشتش را گره کرد، و فریاد زد زنده‌باد کمون، زنده‌باد جمهوری. رگبار گلوله‌های ارتش ورسای جانش را گرفت. بعضی از دیگر رهبران نیز چنین کردند.



«سنگر» ادوار مانه، ۱۸۷۱ موزه بوداپست

در پایان کار، ارتش ورسای ۲۰ هزار نفر از مردم پاریس و کموناردها را قتل عام کرده بود. بعد از آن هم بیش از ۳۰ هزار نفر دستگیر، زندانی، و پاره‌ای اعدام شدند. ده هزار نفر از آن‌ها به زندان‌های کار اجباری در مستعمره‌های فرانسه فرستاده و تبعید شدند.

محاكمه‌ها

ورسای به سه دلیل دادگاه‌های فرمایشی خود را برپا کرد؛ تنبیه کموناردها، بی‌اعتبار ساختن آرمان‌های کمون، و نشان دادن عواقب عمل انقلابی برای کسانی که بعداً بخواهند دست به چنین اقدامی بزنند. برای محاکمه‌ی زنان، به‌قول گولیکسون، دلیل چهارمی هم در کار بود، و آن «ماهیت زن بودن» بود. برای محاکمه‌کنندگان محافظه‌کار این سؤال پیش آمده بود که چه نوع زنی ممکن است دست به شورش اجتماعی زند، چرا این کار را به مردان نسپرد، و چرا در خانه نمانده و بچه‌داری نکرده؟^۱ گنج‌کننده‌تر برای آن‌ها، زنان با خاستگاه بورژوازی کمون بودند، زنانی تحصیل کرده که با لباس‌های مرتب در دادگاه حاضر می‌شدند و با فصاحت، دلاورانه از کمون و جمهوری‌خواهی دفاع می‌کردند. الیزابت دیمتریف به‌دست آن‌ها نیفتاد و موفق به فرار شد، در غیر این صورت به‌خاطر ارتباط مستقیم‌اش با مارکس حتماً او را سر به نیست می‌کردند. اما لوتیز میشل و ناتالی لِمِل دستگیر و در یک محاکمه‌ی جنجالی محکوم به اردوگاه کار اجباری در مستعمرات شدند. پس از ماه‌ها در زندان پاریس سرانجام به اردوگاهی در نزدیکی زلاند نو فرستاده شدند، و هر دو سال‌ها هم‌سلولی بودند. [آنان پس از هفت سال آزاد شدند و به فرانسه بازگشتند، و به مبارزات خود ادامه دادند.]

در ۷ ماه اوت، محاکمه‌ی ۱۵ نفر از اعضای شورای کمون برگزار شد. همان‌طور که اشاره شد، پاره‌ای از رهبران کمون در نبردها و زندان‌ها کشته شدند، پاره‌ای هم موفق به فرار شدند. از ۱۵ نفر رهبر دستگیر شده، پاره‌ای با شهادت از خود و از کمون حمایت کردند، دو نفر به اعدام، دو نفر حبس ابد، ۷ نفر به زندان‌های کار اجباری در مستعمره‌ها فرستاده شدند، و چند نفر آزاد شدند. از جنجالی‌ترین محاکمه‌ها، محاکمه‌ی گوستاو کوربه، نقاش شهیر فرانسه و عضو شورای کمون بود، کسی که پیشنهاد ویران کردن

^۱ Gay L. Gullickson, ... pp.191-217

نمادهای بناپارتیستی را داده بود. دادگاه او را به ۶ ماه زندان، جریمه‌ی نقدی، و پرداخت هزینه‌ی نوسازیِ ستون و اندوم، محکوم کرد. [او پس از آزادی از زندان، موفق به فرار به سویس شد و پول ستون و اندوم را نداد.]^۱

بقیه‌ی کموناردها با سرعت در ۲۶ دادگاه نظامی محاکمه شدند. برای مثال یک دادگاه، ظرف دو ماه ۶۰۰ حکم محکومیت صادر کرد، که بسیاری از آنها به اصطلاح «زنان آتش افروز» بودند. در مجموع ۲۵ نفر اعدام شدند، از جمله لویی رُسل (Louis Rossel) از فرماندهان نظامی کمون، یک پروتستان معتقد، که به هنگام تیرباران درخواست کرد که فرمان آتش را خودش دهد، که مورد قبول واقع نشد.^۲ بقیه زندانی، تبعید، و عده‌ای آزاد شدند. بسیاری از کموناردهایی که موفق به فرار شدند، به انگلستان پناهنده شدند، و به هزاران تبعیدی فرانسوی در آن کشور پیوستند و به فعالیت‌های سیاسی در تبعید دست زدند. پاره‌ای از تندروترین آنها که از پیروان بلانکی بودند، همانطور که در جای دیگر به آنها اشاره کرده‌ام، مارکس و انگلس را به خاطر عدم حمایت از آنها، متهم به غیر انقلابی بودن می‌کردند.

^۱ Rupert Christiansen, ... pp. 375-376

^۲ همانجا، ص ۳۷۷



محاکمه‌ی کموناردها، ۲ سپتامبر ۱۸۷۱، لموند ایلوستره

البته همه قهرمانانه نرفتند و پاره‌ای از شخصیت‌های مهم از خود ضعف نشان دادند و کمون را محکوم کردند. فرانسیس ژورد، نماینده‌ی امور مالی از همکاری‌اش با کمون در رابطه با بانک عذرخواهی کرد. گوستاو کوربه، نقاش بزرگ علت حمایت خود از ویران کردن ستون یادبود واندوم را از دیدگاه زیباشناسانه مطرح و کمون را محکوم کرد. همین‌طور بود در مورد لولیر، اولین رهبر نظامی بی‌کفایت کمون که قبلاً به خطای بزرگ او اشاره شد.^۱ اما اکثریت محاکمه‌شدگان قهرمانانه از کمون دفاع کردند. (برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به فصول ۳۴ و ۳۵ لیساگاره.)

بلانکی هم جداگانه محاکمه شد و قرار بود که به تبعیدگاه کار اجباری در مستعمره‌ها فرستاده شود، اما به علت بیماری در زندان فرانسه نگهداری شد. [او در ۱۸۷۹ از طرف ناحیه‌ی بوردو به مجلس انتخاب شد، اما انتخابات لغو شد، و آزاد شد، و به فعالیت‌های مبارزاتی بازگشت. سرانجام دو سال بعد در ۱۸۸۱ درگذشت.]

^۱ Max Schachtman, ... p.43

مارکس در پایانِ خطابه‌ی سوم که تا پایانِ کمون انتشار آن را به تأخیر انداخت و در ۳۰ ماه مه ۱۸۷۱ منتشر شد - و بیشتر نقش یادنامه و درگذشت‌نامه را به خود گرفت - در مورد کمون چنین نوشت:

«نام کارگران پاریس با کمون‌شان برای همیشه به‌عنوان پیام آورِ پرافتخارِ جامعه‌ی نوین با احترام به یاد خواهد ماند. خاطره‌ی شهیدانش سرشار از تقدس در قلبِ طبقه‌ی کارگر برای همیشه باقی خواهد ماند. و آنان که به نابودی‌اش دست زدند، از هم اکنون به چرخ عذاب و لعنت تاریخ بسته شده‌اند، و دعایِ دسته‌جمعی همه‌ی کشیشان هم برای آمرزش گناهان‌شان کفایت نمی‌کند.»^۱

در بخش سوم، میراث کمون، تحول نظرات بزرگان سوسیالیست درباره‌ی کمون، ارزیابی کمون در سطح آنچه که می‌خواستند، آنچه که می‌توانستند، و آنچه که انجام دادند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

^۱ Karl Marx, (1977), *The Civil War in France*, in *K. Marx and F. Engels, Selected Works*, Vol. 2, Progress Publishers.